

۴ رشتۀ فرا

دوره دوازدهم / شماره پی در پی ۹۰ / دی ۱۳۹۴
ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان، کارشناسان
فناوری اطلاعات و ارتباطات آموزش و پرورش و دانشجویان
دانشگاه فرهنگیان

ICT

بسم الله الرحمن الرحيم



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهشی و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

یادداشت سردبیر

۲ تنها با هم

علمی

۳ گوگل را کنار بگذار؛ بنشین گپی بزنییم / ترجمه: محمدمبین اسپروز

گزارش

۶ سفری واقعی، با هم سفرانی مجازی، به یک مدرسه رویایی / شکوفه راستگو جهرمی

تجربه

۱۰ به معلمان پایه پنجم کل کشور بپیوندید! / مائده ابراهیمی

علمی

۱۳ شبکه های اجتماعی ابزاری سودمند یا اسب تروا؟ / محمدرضا مدنی فر

طنز

۱۶ عقده به دلم موند صفحه هوشمندتوی انباری مدرسه ام باشد! / رویا صدر

معرفی کتاب

۱۸ لطفاً لغت ندهید! / حسین حسینی نژاد

تجربه

۲۰ دل نوشته های دانش آموزی / ملیکا شیبانی

۲۲ راه، تو را می خواند / مهتاب مجردی

۲۴ قوانین شبکه های مجازی دانش آموزی / محمدحسن سنگانیان

معرفی بازی

۲۸ حرکت در جاده سلامتی و تندرستی با ۷ دقیقه ورزش در ۷ ماه / محمد اسدبگی

تجربه

۳۱ حواسمان به گروه های الکی باشد... / علیرضا منسوب بصیری

معرفی سایت

۳۲ من شیعه هستم برادر من سنی / سیده فاطمه شبیری

نویسندگان و مترجمان محترم!

این مجله متعلق به شماست. تجربه های ناب، ایده ها و حاصل پژوهش های خویش را در اختیار دفتر مجله قرار دهید تا با انعکاس آن ها در مجله، علاقه مندان به این حوزه در تجربیات شما شریک شوند. از شما عزیزان تقاضا داریم:

- مقاله هایی را که برای درج در مجله می فرستید، با موضوع مجله مرتبط باشد در جای دیگری چاپ نشده باشد.
- مقالات، حاوی مطالب کلی و گردآوری شده در ارتباط با فناوری و کاربرد آن در کلاس درس نباشد.
- مقاله ترجمه شده با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد، چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید فرمایید.
- نثر مقاله، روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی، دقت لازم را مبذول فرمایید.
- در نگارش مقاله از منابع و مأخذ معتبر استفاده کنید و در پایان آن، فهرست منابع را بیاورید.

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: محمد عطاران
شورای برنامه ریزی و کارشناسی:
شیدا ملک
سیده فاطمه شبیری
زینب گلزاری
علیرضا منسوب بصیری
مدیر داخلی: بهناز پورمحمد
ویراستار: افسانه جنتی طباطبائی
طراح گرافیک: عبدالحمید سیامک نژاد

نشانی پستی دفتر مجله:
تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۵
تلفن: ۰۲۱ ۸۸۸۳۱۱۶۱۹ داخلی ۳۷۰
تلفن پیام گیر نشریات رشد: ۸۸۳۰۱۴۸۲
کد مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۲
امور مشترکین: ۱۱۴
تلفن های امور مشترکین: ۷۷۳۳۶۶۵۶ و ۷۷۳۳۶۶۵۵
نشانی امور مشترکین: تهران، صندوق پستی ۱۶۵۹۵/۱۱۱
شمارگان: ۲۳۰۰۰ نسخه
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

ROSHDMAG
وبگاه: www.roshdmag.ir
پیام نگار: Email:farda@roshdmag.ir
وبلاگ: <http://weblog.roshdmag.ir/Farda>



با ما از طریق پیامک در ارتباط باشید

هر مطلب مجله یک کد شناسایی دارد که در کنار عنوان مقاله درج شده است. نظر، لطفاً پیشنهاد یا انتقاد خود را با ارسال کد مطلب و نظر خود به شماره ۰۸۹۹۵۹۵۰۰ برای ما بفرستید.

تنها با هم

افزوده‌اند. ما شده‌ایم باربران پیام از جایی به جای دیگر! به بیان دیگر، متن‌نگاری جای گفت‌وگو را گرفته است؛ فرایندی که به کاهش توانایی ما در اندیشیدن و اندیشیدن درباره خود می‌انجامد. تلفن‌های هوشمند امتداد «خود» یا حتی «خود دوم» ما شده‌اند؛ بنابراین، کاربران احساس در جریان بودن و بی‌زمانی می‌کنند. حالت سحرآمیز تعامل با تلفن هوشمند، حتی زمانی که بدون مخاطب باشد، این حس در جریان بودن را تقویت می‌کند. چرا که ما پاسخ انتخاب‌های خود را به سرعت دریافت می‌کنیم اما وقتی می‌خواهیم درباره همدیگر بدانیم، این متن‌نگاری کارایی چندانی ندارد. غفلت از گفت‌وگو در فضای تعامل مجازی مسئله بزرگی است!

بعضی از معلمان هم از فرصت‌های تعامل در شبکه‌های اجتماعی برای آموزش استفاده کرده‌اند. به‌خصوص معلمانی که حرفه‌ای‌ترند و از فرصت‌های فناوری بهره می‌برند، اما تحقیقات نشان می‌دهد که به موازات حرفه‌ای شدن معلمان، آن‌ها دچار تنش‌هایی می‌شوند که ناشی از فشار کار، مشارکت اجتماعی و مسئله هویت است و شبکه‌های اجتماعی این مسائل را پیچیده‌تر می‌کند. برخی تحقیقات نشان می‌دهد که معلمان حرفه‌ای نیاز دارند بدانند که شبکه‌های اجتماعی چگونه بر هویت آن‌ها تأثیر می‌گذارد. رابطه معلم و شاگردی، که پیش از آن در کلاس شکل می‌گرفت، هویت خاصی برای معلم ایجاد می‌کرد. حال که به فضای شبکه‌های اجتماعی و اقتضائات ناگزیر آن روی می‌آوریم، هویت ما تحت تأثیر فضای جدید دچار تغییر می‌شود.

معلمی که دامنه ارتباطات خود را به شبکه‌های اجتماعی گسترش می‌دهد، خواه ناخواه انتظاراتی در شاگردانش به‌وجود می‌آورد و بخش دیگری از زمان خود را باید در اختیار آن‌ها قرار دهد. معلمان ما تا چه میزان برای این کار آمادگی دارند؟ در این شماره مطالبی چند درباره شبکه‌های اجتماعی مطرح شده است که امیدوارم همه ما را به تأمل و تحقیق برانگیزد.

* پی‌نوشت

در دهه ۱۳۵۰، یعنی در ایام جوانی من، در ایران، داشتن تلفن نعمتی بود که فقط بعضی‌ها از آن برخوردار بودند. اگر می‌خواستی به خانه کسی بروی، بی‌اطلاع می‌رفتی و اگر هم کسی می‌خواست به خانهات بیاید، بی‌اطلاع و سرزده می‌آمد. همه کسی دور هم جمع می‌شدند و خوشحالی‌های بی‌خبرانه زیاد بود. اواخر دهه ۱۳۷۰ که در استرالیا تحصیل می‌کردم، تلفن داشتیم ولی خیلی گران بود و استفاده از آن با زندگی دانشجویی جور در نمی‌آمد. هر روز به صندوق پست سر می‌زدم تا شاید نامه‌ای بیاید و ما را خوشحال کند. اوایل دهه ۱۳۸۰ ای‌میل همه کارها را آسان کرده بود و بسیاری از کارها در کوتاه مدت با یک ای‌میل حل می‌شد. اکنون در دهه ۱۳۹۰ نمی‌دانم به پیام‌های افراد از شبکه‌های اجتماعی چگونه جواب دهم. دو شبکه اجتماعی را خودم ایجاد کرده‌ام؛ برای اینکه با هیئت تحریریه و نیز معلمان همکاران تماس داشته باشم ولی دوستان مرا در شبکه‌های دیگر عضو می‌کنند. وقتی هم که می‌خواهی ترک عضویت کنی، ناراحت می‌شوند. برای این کار تدبیری اندیشیده‌ام؛ شبکه را از روی تلفنم حذف کرده‌ام و فقط با لپ‌تاپ شب‌ها آن را می‌بینم تا وقتم گرفته نشود. روزی از غربت و جدایی می‌نالیدم و اکنون نمی‌دانم با انبوه پیام‌ها چه کنم.

این روزها بازار پیام‌رسانی و پیام‌گیری از شبکه‌های اجتماعی در ایران بسیار داغ است. گسترش استفاده از تلفن‌های همراه هوشمند و شبکه‌های اجتماعی در دسترس موجب تبادل گسترده اطلاعات در جامعه ایرانی شده است. بعضی معتقدند که شبکه‌های اجتماعی موجب کاهش فرصت‌های واقعی تعامل شده و توانمان، فرصت‌های تنهایی و سکوت کاربران را از بین برده است. همیشه باید با دیگران باشیم. گاه هم‌زمان، با چند گروه در حال تعاملیم و احیاناً در این تبادل پیام، پیام گروهی به گروهی دیگر ارسال شود و موجب شرمندگی. صبح که از خواب برمی‌خیزیم، اول پیام‌هایمان را می‌بینیم. وقتی به سر کار می‌رویم با پیام‌هایمان همراهیم و تا شب درگیر آن‌ها هستیم؛ همیشه برخط (آن‌لاین) و به‌روز. در این میان، شبکه‌های اجتماعی به جای اینکه میزان تعامل ما را افزایش دهند، بر میزان اقتباس و برداشت‌های ما

گوگل را کنار بگذار؛ بنشین

گی بز نیم

نویسنده: شری ترکل^۱
مترجم: محمدامین اسپروز



اشاره

شری ترکل، استاد دانشگاه ام‌آی‌تی و نویسنده کتاب «بازگرداندن گفت‌وگو: قدرت مکالمه در عصر دیجیتال»^۲ است. در روزنامه نیویورک تایمز مقاله حاضر از این کتاب استخراج شده و در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۵ به چاپ رسیده است.

دانشجویان دانشگاه می‌گویند همان‌طور که به چشم مخاطب خود خیره شده‌اند، می‌توانند هم‌زمان با گوشی‌هایشان تایپ کنند؛ بی آنکه کسی متوجه شود حواسشان جای دیگر است. آن‌ها می‌گویند این مهارت را در دوره راهنمایی و موقع پیام دادن در کلاس کسب کرده‌اند؛ بدون اینکه کسی بتواند مچشان را بگیرد. حالا از این مهارت برای اینکه هم با دوستانشان باشند و هم به قول برخی «جای دیگر»، استفاده می‌کنند.

این روزها، ما کمتر ضرورتی در پنهان کردن این واقعیت می‌بینیم که حواسمان به چند جای مختلف است. نتایج پژوهشی که در سال ۲۰۱۵ در مرکز پژوهشی پیو^۳ به انجام رسید نشان می‌دهد ۸۹ درصد از افرادی که تلفن همراه دارند در آخرین گردهمایی اجتماعی که حضور داشته‌اند از تلفن همراه خود استفاده کرده‌اند اما از این مسئله خشنود نبوده‌اند. ۸۲ درصد از بزرگسالان معتقد بوده‌اند که استفاده از تلفن همراه در محیط‌های اجتماعی به روند گفت‌وگو آسیب زده است.

من بیش از سی سال است که درباره روان‌شناسی ارتباط برخط (آنلاین) مطالعه می‌کنم. در پنج سال اخیر، تمرکز بر این مسئله بوده است: در دنیایی که بیشتر مردم ارسال پیام متنی را به مکالمه ترجیح می‌دهند، بر سر گفت‌وگوی رودررو چه آمده است؟ من خانواده‌ها و روابط دوستانه و عاشقانه را بررسی و مدارس، دانشگاه‌ها و محیط‌های کاری را مطالعه کردم. برخی از دانشجویان در توضیح اینکه توجهشان را چگونه تقسیم می‌کنند، به «قانون سه نفره» اشاره کردند. در غذاخوری و در هنگام گفت‌وگو میان پنج یا شش نفر، باید توجه کنید که سه نفر حواسشان باشد؛ یعنی سرشان بالا باشد. بعد می‌توانید سرتان را پایین بیندازید و از تلفنتان استفاده کنید. در این صورت، گفت‌وگو ادامه پیدا می‌کند، اما با افراد متفاوتی

که در زمان‌های مختلف سرشان بالاست، نتیجه همان است که انتظارش را دارید: گفت‌وگو معمولاً کوتاه مدت است و موضوع بحث چیزهایی است که مردم می‌توانند هر وقت خواستند به آن وارد یا از آن خارج شوند.

جوانان با اشتیاق از مزایای قانون سه نفره برایم می‌گفتند و معتقد بودند که استفاده از آن به زمان غذا خوردن محدود نمی‌شود. اول اینکه، جادوی جای دیگری بودن همیشه در دسترس است. شما می‌توانید توجهتان را به هر جا که می‌خواهید بفرستید. می‌توانید همیشه شنیده شوید و هیچ‌وقت حوصله‌تان سر نمی‌رود. هر وقت احساس کردید که گفت‌وگو دارد رخت‌آنگیز می‌شود، می‌توانید توجه خود را از افراد درون اتاق به دنیایی که در گوشی تلفنتان دارید منتقل کنید. در این میان، در توضیحات دانش‌آموزان نوعی احساس زیان‌دیدگی مشاهده می‌شد.

در مصاحبه‌ای که در اردوگاه تابستانی با یک دختر پانزده ساله داشتم، او در مورد عکس‌العملش، وقتی که با پدرش برای شام بیرون رفته بود، برایم گفت. در حین گفت‌وگو، زمانی که پدرش گوشی تلفن خود را بیرون آورده بود، او گفته بود: «بابا، گوگل را ول کن. می‌خواهم با خودت حرف بزیم». یک پسر پانزده ساله به من گفت می‌خواهد در آینده خانواده تشکیل دهد و فرزندانش را بزرگ کند ولی نه آن‌طور که والدین خودش او را بزرگ کرده‌اند (با گوشی تلفن موقع غذا خوردن و در پارک و وقتی او در مسابقه ورزشی شرکت دارد) بلکه آن‌گونه که والدینش فکر می‌کنند او را بزرگ کرده‌اند؛ یعنی بدون تلفن و پر از گفت‌وگوهای خانوادگی. یک دانشجوی سال اول دانشگاه سعی در توصیف این داشت که نسل او چه مشکلی دارند. او گفت: «متن پیام‌های ما مشکلی ندارد ... مشکل بلایی است که پیام فرستادن بر سر گفت‌وگوهای ما آورده است.»

مطالعات گفت‌وگو در وضعیت تجربی و آزمایشگاهی و در موقعیت طبیعی نشان می‌دهد وقتی دو نفر در حال مکالمه‌اند، وجود تلفن بر روی میز یا جایی که در معرض دید است، بر موضوع گفت‌وگو و میزان ارتباطی که گفت‌وگو کنندگان احساس می‌کنند، تأثیر می‌گذارد. در این وضعیت، مردم موضوعی را



متن پیام‌های ما مشکلی ندارد ... مشکل بلایی است که پیام فرستادن بر سر گفت‌وگوهای ما آورده است

انتخاب می‌کنند که با قطع شدن آن مشکلی نداشته باشند. آن‌ها مانند قبل به همدیگر اعتماد ندارند؛ زیرا معتقدند که «حتی یک تلفن ساکت نیز ما را از هم جدا می‌کند».

در سال ۲۰۱۰ میلادی، گروهی به رهبری سارا کنرات، روان‌شناس، نتایج در دانشگاه میشیگان^۷ پژوهش در طول بیش از سی سال را در کنار هم قرار دادند. آن‌ها دریافتند که میزان همدلی در دانشجویان ۴۰ درصد کاهش یافته و بیشتر این کاهش پس از سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاده است.

در همه نسل‌ها، همواره فناوری عامل اصلی کاهش همدلی شناخته شده است. ما همیشه در ارتباطیم اما راه‌هایی برای فرار از گفت‌وگو پیدا کرده‌ایم؛ حداقل گفت‌وگویی آزاد و بداهه که در آن با ایده‌های مختلف سر و کار داریم و خود را تماماً در بحث حاضر و آسیب‌پذیر می‌بینیم. اما دقیقاً در این نوع از گفت‌وگوست که همدلی و صمیمیت شکل می‌گیرد؛ در جایی که ارتباط چشمی ما را از لحن و حالت طرف مقابل آگاه می‌کند؛ جایی که می‌توان به دیگری دل‌داری داد و یا محترمانه او را به چالش کشید. در این نوع گفت‌وگوست که ما یاد می‌گیریم چه کسی هستیم.

البته امروزه هم می‌توانیم گفت‌وگوهای همدلانه را شاهد باشیم. ولی مسیر اصلی واضح است؛ نه تنها سعی می‌کنیم گفت‌وگوها به جای رودررو بودن در فضای مجازی اتفاق افتد بلکه با در معرض دید قرار دادن تلفن‌هایمان، از ابتدا اجازه شکل گرفتن این مکالمات را نمی‌دهیم.

همگی این موارد را می‌دانیم و پژوهش‌ها نیز آن‌ها را اثبات می‌کنند. انتخاب مهمی پیش رو داریم؛ نه بدان معنا که تلفن خود را به کلی کنار بگذاریم بلکه با توجه بیشتری از آن استفاده کنیم. گفت‌وگو همواره قابل احیاست. بهترین درمان

جدایی‌های دنیای مجازی، حرف زدن است.

مشکل مکالمه از جوانی آغاز می‌شود. چند سال پیش، از طرف یک مدرسه راهنمایی خصوصی از من برای ارائه مشاوره به معلمان دعوت شد. مشکل این بود که دانش‌آموزان مثل سابق با هم روابط دوستانه ندارند. در این زمینه، مدیر مدرسه برایم توضیح داد که چگونه یکی از دختران کلاس هفتمی هم‌کلاسی‌اش را از بازی طرد کرده است. این مسئله‌ای قدیمی است اما این بار وقتی از آن دختر درباره رفتارش سؤال شد، هیچ حرفی برای گفتن نداشت؛ «در جواب مانند روبات گفت: «من هیچ حسی راجع به این موضوع ندارم.» او درک نمی‌کرد که دانش‌آموزی دیگر را ناراحت کرده است.»

مدیر ادامه داد: «۲۰ ساله‌ها در زمین بازی مانند ۸ ساله‌ها عمل می‌کنند. مثل بچه‌های ۸ ساله همدیگر را بازی نمی‌دهند. انگار نمی‌توانند خود را جای دیگری بگذارند.»

یکی از معلم‌ها مشاهداتش را توضیح داد: «دانش‌آموزان در سالن غذاخوری می‌نشینند و به گوشی‌هایشان خیره می‌شوند. تنها چیزی که دیگران را در آن شریک می‌کنند، محتوای

گوشی‌هایشان است.» آیا این نوع تازه گفت‌وگوست؟ اگر این‌طور است، پس کارکرد گفت‌وگوی سابق را ندارد. گفت‌وگوی سابق درس همدلی می‌داد. به نظر می‌رسد این دانش‌آموزان بسیار کمتر همدیگر را درک می‌کنند.

اما انسان انعطاف‌پذیر است. یلدا تی، الز روان‌شناسی است که در سال ۲۰۱۴ میلادی کودکان را در اردویی بدون ابزار فناوری مورد مطالعه قرار داد. پس از پنج روز دوری از تلفن و تبلت، کودکان خیلی بهتر از کودکانی که در گروه کنترل بودند، از طریق تصویر ویدیویی و چهره بازیگران احساسات آن‌ها را فهمیدند. عامل این واکنش همدلانه چیست؟ گفت‌وگو. در گفت‌وگو، بهتر است به مخاطب خود با دقت توجه کنید و یاد بگیرید چگونه خود را جای او بگذارید. این امر بدون در دست داشتن گوشی، راحت‌تر است. گفت‌وگو انسانی‌ترین و انسان‌سازترین کاری است که ما می‌توانیم انجام دهیم.

من این انعطاف را در پژوهشی که در یک اردوی بدون ابزار فناوری انجام می‌دادم، مشاهده کرده‌ام. در یک گپ شبانه، گروهی از پسران ۱۴ ساله درباره سه روز تجربه پیاده‌روی در طبیعت صحبت می‌کردند. چند سال پیش، جذاب‌ترین بخش این پیاده‌روی سختی آن و زیبایی طبیعت دست‌نخورده بود اما امروزه، خاطره‌انگیزترین بخش آن نداشتن تلفن است. یکی از پسران آن را این‌گونه توصیف کرد: «وقتی که هیچ کاری برای انجام دادن نداری؛ به جز اینکه آروم فکر کنی یا با دوستان حرف بزنی.» سایرین هم از تجربه‌شان از این طعم تازه زندگی به دور از دنیای آنلاین می‌گفتند. استقبال آن‌ها از متصل نبودن به اینترنت، به رابطه‌ای مهم اشاره دارد: ظرفیت گفت‌وگوی همدلانه به‌طور مستقیم با ظرفیت تنهایی همسوست.

ما در تنهایی خودمان را پیدا می‌کنیم؛ خودمان را برای گفت‌وگویی خوب درباره خود آماده می‌کنیم. اگر نتوانیم خود را جمع‌بندی کنیم، دیگران را آن‌گونه که هستند نخواهیم شناخت. اگر از تنها بودن خرسند نیستیم، دیگران را به چیزی تبدیل می‌کنیم که خود می‌خواهیم. اگر ندانیم چطور تنها باشیم، فقط احساس تنهایی خواهیم کرد.

گفت‌وگو با ظرفیت خوداندیشی مرتبط است. وقتی در درون آرامیم، می‌توانیم شنونده خوبی برای دیگران باشیم. گفت‌وگو با دیگران، چه در فضایی صمیمانه و چه در گروه‌های بزرگ اجتماعی، ما را در گفت‌وگو با خود یاری می‌کند.

اما ما ارتباط را به مخاطره می‌اندازیم. ما تنهایی خود را با فناوری حل می‌کنیم. تیموتی دی. ولسن^۸، روان‌شناس دانشگاه ویرجینیا^۹، رهبری گروهی را بر عهده داشت که درباره «ظرفیت ما برای تنهایی» پژوهش کردند. در این پژوهش از افراد خواسته می‌شد روی یک صندلی بنشینند و بدون کمک ابزار و کتاب، فکر کنند. آن‌ها بین ۶ تا ۱۵ دقیقه تنها می‌ماندند و قانون این بود که باید در تمام این مدت نشسته باقی می‌ماندند و خوابشان نمی‌برد. در یکی از این آزمایش‌ها گروهی از دانش‌آموزان گفتند که شوک الکتریکی ملایم را به تنها ماندن با افکارشان ترجیح

می‌دهند.

برخی از مردم به من می‌گویند که ناراحتی افراد را از تلفن همراه در حین گفت‌وگو درک می‌کنند. به نظر آن‌ها استفاده از تلفن وقتی تنها هستیم مشکلی ندارد! حداقل، این کار راه تازه‌ای برای با هم بودن است.

به نظر من این روش جداسازی امور، رابطه‌ی اساسی تنهایی و گفت‌وگو را مختل می‌کند. در تنهایی یاد می‌گیریم تمرکز و خیال‌بافی کنیم و به خودمان گوش دهیم. ما به این مهارت‌ها برای گفت‌وگو نیاز داریم.

هر فناوری ما را در مقابل ارزش‌های انسانی قرار می‌دهد. این بسیار خوب است؛ زیرا باعث می‌شود ما این ارزش‌ها را بازشناسی کنیم. اگر اکنون برای اولویت دادن به گفت‌وگوی رودررو آماده‌ایم، راحت‌تر می‌توانیم بفهمیم قدم بعدی چه باید باشد. ما به دنبال راه‌حل‌های ساده نیستیم. به دنبال سرآغازیم. برخی از آن‌ها ممکن است برایمان آشنا باشند ولی این بدان معنی نیست که با چالش کمتری مواجهیم. هر کدام از آن‌ها قطعه‌ی کوچکی است که نشان می‌دهد چه چیزهایی ما را ساکت کرده است. با قرار دادن این قطعات در کنار هم، تغییر به وجود می‌آید.

قدم اول در جهت بازگرداندن گفت‌وگو، بازگشت به تنهایی است. یکی از مهم‌ترین مکالمات شما گفت‌وگو با خودتان است. برای اینکه این امر ممکن شود، شتاب نکنید؛ تمرین کنید در هر لحظه فقط یک کار را انجام دهید. به تک‌کار بودن به‌عنوان هدفی مهم بیندیشید. در هر جنبه‌ای از زندگی، تک‌کار بودن بر کیفیت کار می‌افزاید و استرس را کم می‌کند.

انجام دادن فقط یک کار در آن واحد دشوار است؛ زیرا در تقابل با چیزی است که فناوری در کوتاه مدت مفید و کارآمد نشان می‌دهد. چندکاره بودن مزایای خود را دارد ولی وقتی به دنبال این مزایا هستیم، تنها در پی یک توهم می‌رویم. گفت‌وگو تمرینی است برای تک‌کار کردن انسان‌ها.

تلفن‌های ما صرفاً لوازم جانبی نیستند بلکه ابزاری با قابلیت‌های روان‌شناسانه‌اند که نه تنها افعال ما بلکه ماهیت ما را نیز تغییر می‌دهند. قدم بعدی برای گفت‌وگو این است که میزان آسیب‌پذیری ما را در مقابل دستاوردهای فناوری بشناسیم. باید ابزار و زندگی ما را طوری طراحی کنیم که این آسیب‌پذیری در نظر گرفته شود؛ مثلاً تلفن همراه همه وقت همراهمان نباشد. می‌توانیم تلفن‌هایمان را در اتاقی بگذاریم و هر یک یا دو ساعت به آن سر بزنیم و باقی وقتمان را به کارهای دیگر یا به گفت‌وگو با دیگران بپردازیم. می‌توانیم فضاهایی را در خانه یا محیط کار در نظر بگیریم که در آن هیچ فناوری‌ای نباشد؛ فضاهایی مقدس برای گفت‌وگو و تنهایی. خانواده‌ها می‌توانند این فضا را در زندگی روزمره ایجاد کنند؛ مثلاً وقت شام، در آشپزخانه یا در ماشین از هیچ ابزار فناورانه‌ای استفاده نشود. این ایده را با فرزندان، وقتی کوچک‌ترند، در میان بگذارید تا آن را به‌عنوان فرهنگ خانواده – و نه اقدامی تنبیهی – بپذیرند. در محیط کار نیز داشتن این فضا

مفید است: گفت‌وگوی کارمندان باعث افزایش کارآمدی می‌شود. همچنین می‌توانیم فناوری را طوری مدیریت کنیم که فضای کافی برای گفت‌وگو با دیگران فراهم شود. مثلاً گزینۀ «لطفاً مزاحم نشوید» که روی گوشی‌ها موجود است، می‌تواند یک شکل آن باشد. می‌توانید تلفن را طوری تنظیم کنید که لرزش و زنگ آن مزاحمتان نشود و فقط تماس‌های ضروری یا مورد نظرتان برقرار شود یا اگر کسی چندبار با شما تماس گرفت به شما اطلاع داده شود. مهندسان منتظر افکار جدیدند؛ چه می‌شد اگر تلفن‌های ما به جای گرفتار کردنمان پس از انجام وظیفه‌شان ما را راحت می‌گذاشتند؟ چه می‌شد اگر صنعت ارتباطات، موفقیت تولیداتش را با مدت زمان مفیدی که از آن محصول استفاده شده است اندازه می‌گرفت نه با مدت زمانی که مشتری با محصول آن وقت می‌گذارد؟

همیشه بهتر است رویکردمان درباره‌ی رابطه با فناوری را در مفهومی فراتر از فناوری در نظر بگیریم؛ مثلاً ما در فرهنگی سیاسی زندگی می‌کنیم که گفت‌وگوها به دلیل احساس آسیب‌پذیری ما و تعصبات موجود در گیر خودسانسوری می‌شوند. همچنین عوامل تازه‌ای (همچون تلفن) آن را مختل می‌کنند. ما فکر می‌کردیم اظهار نظر بر خط (آنلاین) ما را جسورتر خواهد کرد؛ حال آنکه طبق نتایج پژوهشی که در مرکز پیو در سال ۲۰۱۴ انجام شد، مردم کمتر نظراتشان را در شبکه‌های اجتماعی نشر می‌دهند؛ زیرا می‌ترسند پیروانشان با نظر آن‌ها مخالفت کنند. باید راه‌های تازه‌ای یافت که مردم را در وضعیت رودررو و آنلاین به گفت‌وگو دعوت کند؛ حتی اگر نظرات آن‌ها مخالف یکدیگر باشد.

گاهی فقط کافی است به دیگران گوش دهیم. یک دانشجوی سال اولی برایم گفت که معمولاً از گفت‌وگو شانه خالی می‌کند؛ زیرا باید «قانون هفت دقیقه‌ای» را رعایت کند. به نظر او حداقل هفت دقیقه طول می‌کشد تا مشخص شود گفت‌وگو به چه سمتی می‌رود. پیش از پایان این هفت دقیقه، شما نمی‌توانید به سراغ تلفنتان بروید. اگر گفت‌وگو تمام شود، باید منتظر بمانید؛ زیرا گفت‌وگو نیز مانند زندگی، مکث‌های خودش را دارد؛ چیزی که افراد جوانی که با آن‌ها مصاحبه کرده‌ام آن را «قسمت‌های حوصله سر بر» می‌خوانند. معمولاً در همین زمان‌هایی که ما تردید می‌کنیم و غرق سکوت می‌شویم، بیشتر از هر زمان دیگر خودمان را به دیگران نشان می‌دهیم.

*** پی‌نوشت**

1. Sherry Turkle
2. Reclaiming conversation: The Power of Talk in a Digital Age
3. Pew Research Center
4. Sara Konrath
5. University of Michigan
6. Timothy D. wilson
7. Virginia University

سفری واقعی با هم سفرانی مجازی، به یک مدرسه رویایی

شکوفه راستگو جهرمی
دبیر شیمی ناحیه ۱ شیراز

خاکی آموزش و پرورش جلو رفتن را برایم دشوار کرده بود. دلخور از دیدن مشکلاتی در محیط کارم که توان حل آن‌ها را نداشتم و آرام می‌دادم اما به مرور در کنار دوستان صبور و کردن و نوع دیگر نگاه کردن را آموختم. دنیای من بزرگ شده بود؛ خیلی بزرگ‌تر از قبل و این کمک بزرگی برای جلو رفتن و تحمل مشکلات موجود بود. حضور در این گروه برایم بیش از هر دانشگاهی آموزنده بود. تب استفاده از شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر تلفن همراه در جامعه بالا گرفته بود. هر کدام عضو چندین گروه بودیم و کلافه از پیام‌های بی‌محتوا و تکراری و حتی دروغ و نادرست که مرتب رد و بدل می‌شد اما به جرئت می‌توانم بگویم در میان گروه‌های متفاوت با سطوح تحصیلی مختلف که عضو آن‌ها بودم، گروه «با معلمان فردا» تنها گروهی بود که در آن تقریباً پیام رد و بدل شده بی‌محتوا نداشتیم. گاهی گروه چند روز در سکوت مطلق به سر می‌برد و گاهی هم موضوعی مطرح می‌شد و تعداد پیام‌های رد و بدل شده افزایش می‌یافت. از همه جالب‌تر اینکه به محض مطرح شدن موضوع جدید استادان حاضر در گروه پیوند (لینک) نشانی مقاله‌ها و یا منابع مرتبط با موضوع را می‌گذاشتند و اعضا سعی می‌کردند با خواندن آن‌ها بحث را با اطلاعات وسیع‌تر و به صورت علمی ادامه دهند. نفس گرم معلمان با انگیزه و تأثیرگذار و آگاهی از وجود چنین افرادی- هرچند فرسنگ‌ها دورتر- برایم انرژی بخش بود؛ معلمانی که خلاقانه و با عشق تلاش می‌کردند به سهم خود نقشی در بهبود آموزش و پرورش مملکتمان داشته باشند. معلمانی که پر از ایده‌های نو چه در تدریس و چه در برخورد با دانش‌آموزان بودند. یکی از این افراد آقای فرزین‌نیا بود؛ مدیر مدرسه‌ای در بسطام که گهگاه تصاویری زیبا از مدرسه‌اش می‌فرستاد که همه را به وجد می‌آورد. اشتباه نکنید! زیبایی عکس‌ها به دلیل ساختمان مدرن یا چیزی در این مایه‌ها نبود. حال و هوای مدرسه آن‌ها متفاوت بود. از چشمان بچه‌های شاد و زندگی می‌تراوید. آقای فرزین‌نیا اهل صحبت کردن نبود و بیشتر با عکس‌هایی که می‌فرستاد جواب سؤال‌هایمان را می‌داد. با جست‌وجوی کوتاهی در اینترنت اطلاعات جالبی در مورد ایشان پیدا کردم؛ معلمی که بهترین مدارس تهران را رها کرده بود و با مهاجرت به شهرستانی کوچک مدرسه‌ای طبق آرمان‌های خود ساخته بود. او هدف اصلی خود را شکوفه

اشاره

امروزه در اغلب نقاط دنیا، آموزش و پرورش نیز مانند سایر ارکان کشور متحول شده است. در بسیاری از این کشورها، نوعی از مدارس یا به عرصه فعالیت نهاده‌اند که به آن‌ها «مدارس پیشرو» یا «مدارس آزاد» گفته می‌شود. تفاوت ذاتی این مدارس با انواع سنتی آن در این است که دیگر تکیه بر آموزش، مهم‌ترین نماد این مدارس نیست، بلکه آنچه بیشترین اهمیت را دارد، تکیه بر آزادی‌ها و توانایی‌های فردی افراد است. در این مدارس، اینکه افراد چه می‌دانند اهمیت زیادی ندارد؛ مهم این است که آن‌ها چه می‌توانند انجام دهند. مجتمع غیردولتی پسرانه مبین فعالیت خود را از سال ۱۳۷۹ در شهر بسطام از توابع شهرستان شاهرود (استان سمنان) آغاز کرد و به دنبال آن بود تا تجربه‌ای ایرانی از چنین مدرسه‌ای باشد. در همین راستا مجتمع غیردولتی دخترانه متین نیز در سال ۱۳۸۳ پایه‌گذاری شد. این مدارس به دنبال پیاده‌سازی روش‌های نوین آموزشی دنیا با نگاهی ایرانی هستند.

حدود یک سال‌ونیم پیش توسط دوستی مجازی به یکی از گروه‌های وابیری دعوت شدم. اعضای این گروه موسوم به «معلمان فردا» دل‌سوزانی از نقاط مختلف کشور بودند که به همت هیئت تحریریه مجله رشد «مدرسه فردا» دور هم جمع شده بودند. اغلب اعضا را ندیده بودم و در طول این یک سال‌ونیم کم‌کم با آن‌ها آشنا شدم. اوایل که به گروه پیوسته بودم خیلی دلخور بودم؛ دلخور از دست‌اندازهای کوتاه و بلندی که در جاده



آقای حشتمی را دیدیم. فکر می‌کنم دیدار دوستان مجازی در عالم واقعیت، لذتی دارد که آدمی برای اولین بار در این زمانه آن را تجربه می‌کند و چه شیرین است. عکس‌های پروفایل با خود دوستان تفاوت چندانی نداشت. آقای بصیری را حدود ۱۲ سال بود که می‌شناختم و فعالیت‌هایش را پیگیری می‌کردم؛ حالا دیدار با ایشان پس از سال‌ها در دفتر مجله رشد مدرسه

کردن استعدادهای بالقوه دانش‌آموزان با فراهم کردن امکانات لازم می‌دانست و می‌خواست یک انسان یا یک شهروند خوب پرورش دهد و برای رسیدن به این اهداف بزرگ، روش‌هایی داشت. در یکی از سایت‌ها نمونه‌ای از کارهای ایشان را خواندم: «یکی از مهارت‌هایی که بسیار برای ما اهمیت داشت، مهارت کار گروهی بود. برای همین از همان ابتدا در سال‌های ابتدایی

بسیار روی آن تأکید می‌کردیم. یکی از کارهایی که ما برای این منظور طراحی کردیم، بازی با چوب بود. تعداد زیادی چوب در اندازه‌های مساوی تهیه کرده بودیم که به هر دانش‌آموز تعداد مشخصی از آن‌ها را می‌دادیم. این چوب‌ها در رنگ‌های مختلفی بودند و به هر دانش‌آموز فقط از یک رنگ داده می‌شد. دانش‌آموزان با این چوب‌ها اجسامی را می‌ساختند که در ازای آن‌ها امتیاز می‌گرفتند ولی ما برای تقویت کار گروهی، امتیاز کارهایی را که چند رنگ در آن‌ها به کار رفته بود، چند برابر سایر کارها در نظر می‌گرفتیم. همین مسئله

دانش‌آموزان را به کار گروهی وامی‌داشت. در ابتدای امر خیلی کم پیش می‌آمد که حتی دو نفر با هم یک کار را تهیه کنند؛ چون بر سر روش انجام کار و محصول نهایی دعوایشان می‌شد و از هم جدا می‌شدند. چندسال طول کشید تا به این نتیجه رسیدند که برای کارهایشان رهبری برگزینند و با هم طبق قاعده‌هایی کار بسازند. در سال‌های آخر ابتدایی کارهایی ۱۰-۱۲ نفره می‌ساختند. این مهارت کار گروهی به حدی در این بچه‌ها نهادینه شده است که وقتی در مسابقات فوتبال شرکت می‌کنند، با اینکه در مدرسه روی آن‌ها هیچ کار ویژه‌ای انجام نداده‌ایم، زیباترین و هماهنگ‌ترین بازی‌ها را انجام می‌دهند. به‌طوری‌که همه، حتی مربی تیم مقابل هم به این مسئله اذعان می‌کند.»

بیشتر اعضا مشتاق دیدار مدرسه آقای فرزند نیا بودند و البته ایشان هم هر بار با روی گشاده همه را به مدرسه دعوت می‌کردند.

تا اینکه بالاخره قرار شد در روزهای پایانی مردادماه اعضای گروه برای بازدید از مدارس «نور مبین» و «متین» بسطام دور هم جمع شویم. شوق دیدار دوستان مجازی از یک طرف و دیدار مدرسه بسطام از طرف دیگر مرا وادار کرد که دوری مسافت و بقیه گرفتاری‌ها را فراموش کنم و از شیراز راهی تهران شوم و به جمع دوستان عازم بسطام بپیوندم. قرار حرکت از نشانی آشنا و دوست‌داشتنی ایرانشهر شمالی مقابل سازمان پژوهش آموزش و پرورش بود. همین‌که به در ساختمان رسیدم، خانم ملکی زنگ زد و گفت که در طبقه دوم منتظریم. هیجان‌زده‌تر از آن بودم که منتظر آسانسور شوم. در مسیر پله‌ها

فردا واقعاً جالب و هیجان‌انگیز بود. با خانم ملکی در همین گروه مجازی آشنا شده بودم. صغری ملکی در دنیای حقیقی هم درست عین شخصیت مجازی‌اش خون‌گرم و صریح و پر از اطلاعات تربیتی و آموزشی بود. دوستان یکی‌یکی سر رسیدند. صحنه‌های جالبی بود. شناختن کسانی که در پروفایلشان از عکس خود استفاده کرده بودند راحت‌تر بود. یکسان بودن چهره و منش افراد با پروفایل و مشخصاتی که در دنیای مجازی از آن‌ها داشتیم، حس اعتماد را دوجندان می‌کرد. البته خیلی‌ها هم قبلاً همدیگر را می‌شناختند. جمع پر از صمیمیت بود و مهر...

خانم رویا صدر را بیشتر از روی مطالب طنزش در مجله

↑
دیوارها پوشیده از تصاویر اردوهای جمعی و دستسازهای بچه‌هاست
↓



می‌شناختم. راستش را بخواهید هیچ وقت هم نشینی با یک آدم طنزپرداز، آن هم این همه معروف و بزرگ - بی‌بی گل مجله گل آقا - را تجربه نکرده بودم و وقتی در اتوبوس در یک ردیف نشستیم، کلی خوشحال شدم. فکر می‌کردم یک طنزنویس باید دائم در حال شوخی کردن و طنزگویی باشد؛ در حالی که اصلاً



این طور نبود. خانم صدر بسیار ساده و صمیمی بدون هیچ تکلف و تعارفی بود و گرچه تحصیلات دانشگاهی‌اش در ریاضیات بود، در مسائل مختلف اجتماعی و فرهنگی و ... اطلاعاتی بسیار وسیع عمیقی داشت. تازه می‌فهمیدم که باید چه وسعتی از اطلاعات جدی داشته باشی تا بتوانی موضوعات مختلف را با نگاهی طنزآلود ببینی.

پس از حرکت به سوی بسطام، صحبت‌ها گرم‌تر هم شد. گرچه قبلاً بیشتر آن دوستان را ندیده بودم، انگار سال‌ها بود با هم دوست بودیم. بازی و مسابقه و مشاعره مسیر ۷ ساعته تا بسطام را برایمان کوتاه و دلچسب می‌کرد.

عجب روز هیجان‌انگیزی در پیش داشتیم. آقای فرزین‌نیا در ورودی مدرسه به استقبال ما آمد. حیاط مدرسه را که رد کردیم، پس از طی کردن چند پله وارد ساختمان شدیم. جاکششی‌های دم در هم اسم و رسم داشتند و متعلق به دانش‌آموز مشخصی بودند. هنگام ورود از اتاق نسبتاً کوچک و ساده‌ای، که بعداً فهمیدم اتاق مدیر است، گذشتیم. حوله‌ها و لیوان‌های اسم و رسم‌دار در قفسه‌های منظمی چیده شده بودند. وارد اتاق‌های مختلف که در واقع کلاس‌ها و کارگاه‌های دانش‌آموزان بود شدیم. راستش را بخواهید من متعجب و حیرت‌زده با خود می‌گفتم «اینکه خانه است! شباهتی به مدرسه ندارد!» وقتی آثار هنری زیبای بچه‌ها را در جای جای مدرسه می‌دیدم سؤال می‌پرسیدم که دیوار ذهنم می‌کوبید: چگونه این بچه‌ها حاضر شده‌اند عزیزترین آثار هنری خود را که گاهی چند سال برای کامل شدنشان زحمت کشیده‌اند، بر در دیوار مدرسه جا بگذارند؟ به گمان من اولین اثر هنری کامل شده هر فرد چون فرزند، از گوشت و پوست روح اوست. بالاخره

← کارگاه رایانه

وقتی در یکی از سالن‌ها پای صحبت‌ها و توضیحات آقای مدیر نشستیم، در همان اولین جمله‌ها متوجه شدیم که اصلاً تلاش بر این است که آنجا شبیه خانه باشد برای بچه‌ها. همان شعاری که سال‌ها شنیده بودیم: «مدرسه خانه دوم بچه‌هاست...» آنجا واقعاً خانه بچه‌ها بود و مهم‌ترین شاهد این ادعا این بود که بچه‌ها واهمه‌ای از جا گذاشتن روحشان بر در و دیوارش نداشتند. مدرسه در روز بازدید ما خالی از دانش‌آموز بود - گرچه آرزو می‌کردم هنگام حضور بچه‌ها آنجا بودم - اما برعکس همیشه که دیدن مدرسه خالی از دانش‌آموز قلبم را می‌فشرده، اصلاً آذینم نکرد. می‌دانید چرا؟ چون من وارد یک مدرسه زنده شده بودم؛



مدرسه‌ای که ذات و هستی‌اش با مدرسی که تا آن زمان دیده بودم تفاوت داشت. کم‌کم با پرسش و پاسخ‌ها متوجه شدیم بچه‌های آن خانه همگی کلیددار خانه‌اند. پرندگانی گوشه حیاط مدرسه بودند که مسئولیت غذا دادن و نگهداری و نظافت آن‌ها به عهده خود بچه‌ها بود. حتی در تابستان هر کسی کلید مدرسه را داشت و وظایفش را انجام می‌داد. در و دیوار کلاس‌ها و حیاط را خود بچه‌ها نقاشی و تزیین کرده بودند. از همان ابتدای ورود، پاکیزگی و نظم بیش از هر چیز دیگری به چشم می‌آمد و برای ما که عادت به دیدن این همه نظم در محیط آموزشی نداشتیم، کمی غیرعادی بود. تازه وقتی متوجه شدیم که این پاکیزگی نتیجه زحمات خود بچه‌هاست، بیشتر تعجب کردیم.

هنگام ورود به یکی از قسمت‌ها متوجه عکس بچه‌ها شدیم: عکس بچه‌ها در سال‌های مختلف از بالا به پایین نصب شده بود. بزرگ شدن بچه‌ها در این عکس‌ها واقعاً زیبا بود اما یکی از عکس‌ها شطرنجی شده بود. با نگرانی علت را پرسیدیم؛ پاسخ دادند که دانش‌آموز روز اول مهر غیبت کرده است و در نتیجه عکسش را واضح چاپ نکرده‌ایم.

ساختمان مدرسه دخترانه متین تنوع هنری بیشتری داشت و دیدن یادداشت‌های روزانه بچه‌ها و وجود جایی به نام «فضای دنج» جالب بود. در یکی از اتاق‌ها متوجه شدیم اطلاعات مربوط

هم می گذاشتند و سیمان را ماله می کشیدند. قرار بود بزرگ‌ترها بیایند و روی آن‌ها را سیمان سفید کنند. در نهایت هم پسران دوم دبیرستانی که تازه کاشی کاری آموخته بودند، حوض ماریچ زیبا را کاشی کنند. دیوارهای دورتا دور مدرسه از یک ستون تا ستون بعدی هر کدام نقاشی یکی از گروه‌ها بود که طی سال‌ها تجدید می‌شد. طرح و مدل و موضوع با هدایت معلم نقاشی و سلیقه خود بچه‌ها به شکل کار گروهی اجرا می‌شد.

آموزش کار گروهی از مهم‌ترین و ارزشمندترین مطالبی بود که بچه‌ها در این مدرسه می‌آموختند. این را از ورق زدن دفترچه خاطرات روزانه بچه‌ها و مربی‌ها که هر کدام در جای مشخصی نگهداری می‌شدند، به خوبی می‌توانستید بفهمید.

در پایان بازدید، وقتی دیده‌ها و شنیده‌هایم را با خود مرور می‌کردم، دو مورد شاخص در همه‌جا وجود داشت: هنر و نظم. در مدرسه آقای فرزین‌نیا تمرکز زیادی بر کارآفرین بار آوردن بچه‌ها هست اما به‌نظر می‌رسد بچه‌های آن مدرسه در امور درسی هم از آن‌ها که بهترین سال‌های کودکی و نوجوانی‌شان



حیات‌های خان آنگر مدرسه

را در کلاس‌های درس معمولی می‌گذرانند عقب نیستند. وقتی از حال‌و‌حوال اولین فارغ‌التحصیلان مدرسه که اکنون سال سوم دانشگاه هستند پرسیدیم، متوجه شدیم به جز یک نفر که با رتبه ۱۳۰ در یکی از دانشگاه‌های تهران مشغول به تحصیل است، بقیه در دانشگاه‌های دولتی استان سمنان تحصیل می‌کنند و در کنار درسشان مشغول به کار هم هستند؛ یکی پرورش قارچ دارد، یکی نجاری می‌کند، چهار تا از آن‌ها با هم بستنی تولید می‌کنند، دو نفر گلخانه کوچکی دارند، یکی کشاورزی خاصی را شروع کرده، یکی زنبوردار است و ۴ نفر از آن‌ها هم در کنار درس در مدرسه به آقای فرزین‌نیا کمک می‌کنند، و این یعنی تربیت یک شهروند موفق بسطامی! سفر دست‌جمعی ما به پایان خود نزدیک می‌شد. در این سفر ما شاهد رویای تحقق یافته یک معلم بودیم و این واقعا چیزی نبود که آدم به راحتی و هر جایی بتواند شاهدش باشد. همه ما سرشار از انرژی شده بودیم و امیدوار! امید به ساخت دنیایی زیباتر در حوزه آموزش و پرورش!



به تک‌تک بچه‌ها از فیلم مصاحبه اولیه در پیش‌دستانی بگیر تا همین سال آخر، بایگانی می‌شود و جان می‌دهد برای تحلیل و مطالعه روند تغییرات و پیشرفت و...

در حین بازدیدها راز کم‌حرفی آقای مدیر در گروه مجازی‌مان بیشتر برایم گشوده می‌شد. فرزین‌نیا مردی بود میان‌سال با نیم‌خندی بر گوشه لب. او اهل زیاده‌گویی نبود اما معمولاً جمله‌هایش ته مزه‌ای از طنز داشت؛ اصلاً اعتقادش همین بود که «کونوا دعاه الناس بغیر السننکم». وقتی از نحوه تربیت اخلاقی و مذهبی بچه‌ها از او پرسیدم، گفت: «من فکر می‌کنم برای پرورش اخلاقی باید دهان را بست و در کنار بچه‌ها اخلاقی - باصداقت، تواضع و مهربانی - زندگی کرد» که الحق هر سه را می‌توانستی در رفتارش ببینی. می‌گفت: «راه انتقال پیام، حذف آن است. مثلاً در نماز جماعت، هیچ اجباری نداریم. اگر کسی شرکت نکند، من تمام تلاشم را می‌کنم که حتی ناراحتی‌ای از این بابت به دلم راه ندهم. نماز، صحبت کردن او با خداست. برخورد ما با او هیچ تفاوتی نمی‌کند.» و بعد اضافه کرد «دانش‌آموزی داشتم که یک شب بعد از کلاس نجوم تصمیم گرفت دیگر همه نمازهایش را بخواند.»

وسط حیات مدرسه دیوارهای ماریچ کوتاهی بود که قبلاً در گروه مجازی‌مان عکس‌هایی از مراحل ساخت آن توسط بچه‌های دوره ابتدایی دیده بودیم. جایی که بچه‌ها آجرها را روی



آرشیو از دست‌سازهای بچه‌ها



به معلمان پایه پنجم کل کشور پیوندید!

مأنده ابراهیمی

محترم گروه مسئولیت مدیریت این گروه را بپذیرد؛ در غیر این صورت گروه تا امشب منحل خواهد شد. «برایم تعجب آور بود! چرا باید چنین گروهی با این همه عضو از بین برود؟ فکری به ذهنم رسید؛ ایده‌ای که همواره در ذهن می‌پروراندم. با همسرم مشورت کردم؛ چون می‌دانستم پذیرفتن چنین مسئولیتی با وجود ایده‌آل‌هایی که داشتم، مستلزم صرف وقت زیادی است. با هم به توافق رسیدیم و بعد از چند ساعت به مدیر گروه پیام دادم که مدیریت گروه را با شرایطی که خودم به اطلاع اعضا خواهم رساند، می‌پذیرم. مدیر قبلی هم مرا به اعضای گروه معرفی کرد و سپس از گروه خارج شد.

آغاز فعالیت

پس از به‌دست گرفتن مسئولیت گروه، با همراهی و مشورت همسرم شروع به تدوین قوانین گروه کردم و در ضمن از همه اعضا خواستم تا قبل از ارسال آیین‌نامه گروه در گروه هیچ‌گونه فعالیتی نکنند. پس از تهیه و ارسال قوانین به گروه از همه اعضا خواستم مشخصاتشان شامل نام و نام خانوادگی، محل خدمت، پیشینه شغلی و عناوین و رتبه‌های شهری و کشوری خود را به‌صورت پیام خصوصی تا صبح آن روز برایم بفرستند. پس از بررسی مشخصات اعضا متوجه شدم که بعضی از آن‌ها همکار نیستند. بنابراین، تصمیم گرفتم گروه جدیدی متشکل از همکاران تشکیل دهم.

پدر و مادرم معلم بودند و بازی کودکی‌ام معلم بازی بود. خودم هم چندسالی می‌شود که معلم شده‌ام... دلم نمی‌خواهد معلمی‌ام منوط به مدرسه و شهر باشد. دوست دارم پا را فراتر بگذارم و با معلمان خارج از شهر و حتی کشور در ارتباط باشم و با هم تبادل نظر داشته باشیم. رسیدن به این امر در عصر حاضر که همه چیز الکترونیکی شده و رایانه، تلفن همراه و جامعه مجازی دنیا را تسخیر کرده است، با کمی دقت و توجه شاید راحت‌تر باشد.

چند ماه پیش بود که به اصرار دوستانم برنامه تلگرام را روی گوشی تلفن همراهم نصب کردم و یک گروه دوستانه تشکیل دادیم. کمی بعد با همکاران معلم مدرسه هم، گروه دیگری را به وجود آوردیم و در آن تبادل نظر می‌کردیم. مدیر مدرسه هم گاهی پیام‌های علمی و آموزشی در گروه قرار می‌داد تا اینکه یک روز پیامی در گروه معلمان مدرسه نظرم را به خود

جلب کرد: «با این لینک به معلمان پنجم کل کشور پیوندید.» با خواندن این متن کنجکاو‌ام بیشتر و بیشتر شد تا اینکه بالاخره تصمیم گرفتم عضو گروه شوم. گروه تا آن لحظه ۱۸۳ نفر عضو داشت و جالب آنکه اعضا از شهرهای مختلف کشور و حتی از جزایر جنوبی نیز بودند. دو روز از عضویت در گروه می‌گذشت ولی فعالیتی به‌جز سلام و احوال‌پرسی و چند شعر ندیدم. تصمیم داشتم از گروه خارج شوم که مدیر گروه پیامی با این مضمون فرستاد: «خواهشمند است یکی از اعضای





گروه. هر دو ایده را به مرور زمان اجرا کردم. اعضای گروه هم به تدریج خود را با شرایط گروه وفق دادند و افرادی را که نتوانستند با شرایط هماهنگ شوند، پس از یکی دو تذکر محترمانه - آن هم به صورت پیام خصوصی - از گروه حذف کردم. کم کم با ارتباطات خوبی که با اعضای خوب و توانمند گروه پیدا کردم، توانستم با چند تن از مؤلفان کتاب‌های درسی آشنا شوم و از ایشان بخواهم که در کارگاه‌های تخصصی گروه - که مربوط به دروس مختلف از جمله ریاضی، علوم و فارسی بود - شرکت کنند. با آغاز کار اولین کارگاه - که درس ریاضی بود - حدود ۷۰ درصد اعضای ۱۹۸ نفری گروه آنلاین شدند. آن‌ها با هیجانی فوق العاده در بحث‌ها شرکت می‌کردند و سؤالات، نظرات و ایده‌های بسیار عالی و متنوعی ارائه می‌نمودند. پس از پایان کارگاه و اعلام اتمام درس، نسبت به کاری که داشتم انجام می‌دادم احساس خوبی پیدا کرده بودم. پیام‌های محبت‌آمیز همکاران نیز مرا ترغیب می‌کرد تا با انرژی بیشتری به ایده‌های متنوع و جدید برسم. در این میان، آنچه مرا تحت تأثیر قرار داد همکاری صمیمانه و مسئولانه استادان و مؤلفان مدعو به گروه بود که با حساسیت و دقت فراوان مطالب را توضیح می‌دادند، ابهامات را رفع می‌کردند و به سؤالات پاسخ می‌گفتند. حالا که حدود چند ماهی از آغاز فعالیت‌مان گذشته و همه چیز روبه‌راه شده، برنامه هفتگی‌مان بدین صورت است: در انتهای هر هفته، برنامه هفتگی آینده به اعضا اعلام می‌شود. در دو روز



فردای آن رو به محض اینکه اینترنت گوشی همراهم را روشن کردم، با سیلی از پیام‌ها مواجه شدم. تصمیم داشتم تعداد اعضا گروه حداکثر ۱۹۰ نفر باشد اما تعداد بسیار بیشتری پیام داده بودند و بعضی‌ها هم اطلاعاتی بیش از آنچه می‌خواستم در اختیارم گذاشته بودند. ضمن انتخاب نفرات جدید، گروه قبلی را منحل و گروه جدیدی ایجاد کردم و نام آن را «کارگاه تخصصی پنجم ابتدایی» گذاشتم.

به سرعت شروع به برنامه‌ریزی برای گروه کردم و از اعضای علاقه‌مند به فعالیت به عنوان مدرس خواستم که در صفحه خصوصی من پیام بگذارند.

یکی دو هفته‌ای از تشکیل گروه گذشت اما دو مشکل اساسی داشتم:

۱. پیام‌های غیر مرتبط شعری و متنی و حال و احوال پرس‌های زیاد و... که عادت شده بود؛

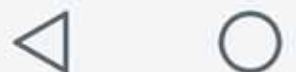
۲. زمان زیادی که مجبور بودم برای گروه بگذارم.

با همسر در یکی از شب‌های ماه رمضان تا سحر نشستیم و حسابی حرف زدیم که اگر این روند ادامه پیدا کند ممکن است شرایط خانوادگی‌ام با وجود یک فرزند دوساله سخت شود و نتوانم وظیفه مادری و همسری خود را به درستی انجام دهم. پس دو کار لازم بود:

نخست تبیین و اجرای قوانین درست و محکم برای منظم کردن گروه و جلوگیری از اتلاف وقت؛ به نحوی که فعالیت گروه به زمان شروع تا پایان کلاس منحصر شود و دوم ایجاد تالار گفت‌وگو برای اعضای



 Message





در پایان، از نظر من مسئله مهم در خصوص نحوه استفاده از شبکه‌های مجازی این است که باید به مدیریت زمان توجه داشته باشیم و بدانیم که همواره می‌بایست فناوری در خدمت بشر باشد نه بشر در خدمت فناوری.

مهم‌ترین فعالیت‌های گروه تاکنون:

۱. برگزاری کارگاه‌های تولید محتوای الکترونیکی
۲. برگزاری هفتگی کلاس‌های

آشنایی با انواع روش‌های تدریس

۳. برگزاری کلاس‌های ریاضی، علوم و فارسی

۴. برگزاری کلاس‌های روان‌شناسی با موضوعات اختلالات یادگیری، کودک بیش‌فعال و...

۵. تشکیل گروه‌های جانبی که هم‌زمان با برنامه گروه اصلی پیش می‌روند و از مطالب گروه استفاده می‌کنند.

برنامه‌های آینده:

۱. برگزاری کارگاه هفتگی زبان انگلیسی تخصصی
۲. برگزاری کارگاه مقاله‌نویسی
۳. برگزاری کارگاه طرح درس‌نویسی
۴. کارگاه آموزشی WORD و نرم‌افزارهای آموزشی مفید
۵. توسعه گروه‌های جانبی به منظور گسترش هرچه بیشتر مطالب مطرح شده در گروه مادر (اصلی) در میان همه همکاران پایه پنجم سراسر کشور.



آخر هفته هیچ نوع فعالیتی نداریم. در بقیه روزهای هفته هر روز یک ساعت، آن هم طبق برنامه از پیش تعیین شده، کلاس‌های مربوط به هر مبحث را برگزار می‌کنیم. تقریباً هیچ کاربری بدون هماهنگی با من به عضویت گروه در نمی‌آید و اگر اعضا علاقه‌مند به عضو شدن کسی باشند، مشخصات او را به من می‌دهند. من پس از بررسی پیشنهاد و توانمندی افراد، آن‌ها را به نوبت عضو گروه می‌کنم. ظرفیت گروه را در حد ۱۹۸ نفر نگه داشته‌ام و دو جای خالی

مخصوص استادانی است که پس از اتمام کارگاه خود تمایل به ماندن در گروه داشته باشند. همچنین اگر عضوی در یک بازه زمانی یک ماهه هیچ‌گونه فعالیتی در گروه نداشته باشد و در هنگام برگزاری کلاس‌ها هم آنلاین نباشد، به مرور از گروه حذف می‌شود و افراد جدیدی که تمایل به همکاری و فعالیت دارند، به نوبت به گروه ملحق می‌شوند.

به جز زمان تشکیل کلاس مجازی، در بقیه زمان‌ها بازار بحث و تبادل اطلاعات در تالار گفت‌وگو گرم است و به این ترتیب، کلاس مجازی به یاری خداوند و همکاری اعضای محترم گروه پربارتر می‌شود. با وجود اینکه امسال کتاب‌های پایه پنجم تغییر کرده‌اند، وجود این گروه باعث شده است که همکاران کمتر دچار نگرانی‌های ناشی از این تغییرات باشند و حتی قبل از برگزاری کلاس‌های آموزشی ضمن خدمت آموزش و پرورش، با دید جامع‌تر و آگاهانه‌تری وارد این دوره‌ها شوند.



Message





۱۳۹۴

شبکه‌های اجتماعی ابزاری سودمند یا اسب تروا؟

محمدرضا مدنی‌فر

دیگر عوض شود و چیزی که مقوم فرهنگ یک جامعه است در جامعه‌ای دیگر مشکل‌آفرین گردد.

تجربه نشان داده است که به کارگیری فناوری‌های غیربومی می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. در نامطلوب‌ترین شکل آن، طراحان این فناوری آگاهانه در پی ضربه زدن به مخاطبانی خاص در دیگر جوامع‌اند؛ چیزی که از آن به تهاجم فرهنگی تعبیر می‌شود. اما ممکن است مشکلات ایجاد شده از به کارگیری فناوری غیربومی بیشتر ناشی از آثار ناخواسته انتقال فناوری بین جوامع باشد. این مشکل را می‌توان ناشی از ضعف آگاهی کاربران آن نسبت به اقتضات فناوری‌های غیربومی و عدم اتخاذ رویکردی مناسب در مواجهه با آن دانست. این ناآگاهی می‌تواند از فناوری‌های پیش پا افتاده تا فناوری‌های پیچیده را شامل شود. برای مثال، تا همین چند سال پیش خودروسازان ما متوجه این نکته نشده بودند که جهت نصب برف پاک‌کن خودرو پیکان باید متناسب با قواعد رانندگی کشور ایران عوض شود؛ مشکلی که با اندکی تأمل در همان ابتدا برطرف می‌شد. در کنار این نمونه‌های جزئی می‌توان مصداق‌های پیچیده‌تری مانند فناوری‌های اطلاعاتی را نیز در نظر گرفت.

مسئله فناوری‌های غیربومی

مسئله استفاده از فناوری‌های جدید و بی‌توجهی به اقتضات بومی جوامع موضوع جدیدی نیست. از نگاه برخی افراد، فناوری صرفاً یک «بازار» نیست که بتوان آن را در خدمت هر «هدفی» به کار گرفت. در مقابل، نوعی بدبینی مفرط نسبت به فناوری، به‌خصوص فناوری‌های غیربومی، وجود دارد که براساس آن، زدودن ویژگی‌های فرهنگی یک فناوری غیربومی ناممکن است و با توجه به تضاد مطلق که بنابراین دیدگاه، بین فرهنگ خودی و دیگر فرهنگ‌ها - خصوصاً فرهنگ حاکم بر جوامع مدرن - وجود دارد لازم است از به کارگیری این فناوری‌ها اساساً پرهیز شود. قاعدتاً در این میان، دیدگاه‌های میانه‌ای را نیز می‌توان یافت که کمابیش مواجهه هوشمندانه با این فناوری‌ها را ممکن و ضروری می‌دانند. نگاهی متعادل‌تر به موضوع می‌تواند این باشد که فرهنگ هر جامعه ضعف‌ها و قوت‌هایی دارد و فناوری‌های ابداع شده توسط هر جامعه می‌تواند حامل این ضعف‌ها و قوت‌ها باشد. حتی ممکن است جای برخی از این ضعف و قوت‌ها در حین انتقال فناوری از جامعه‌ای به جامعه

مسئله از کجا آغاز شد؟

پیش از آنکه به موضوع شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان یک فناوری بپردازیم، بد نیست از اندکی پیش‌تر، یعنی ورود اینترنت به کشور، حرف بزنیم. پیش از ورود این فناوری، جامعه ما شاهد جریان کمابیش یک‌سویه اطلاعات از مبادی خاص نشر مانند کتاب و مجلات به‌سوی مصرف‌کنندگان آن - یعنی توده‌های مردم - بود. با آمدن اینترنت و به‌خصوص بسترهای تعاملی آن، این جریان ماهیتی دوسویه به خود گرفت. مشارکت وسیع اقشار مختلف جامعه در این فرایند نه‌تنها عرصه اطلاع‌رسانی را متحول ساخت بلکه حیطه ارزش‌ها را نیز درنوردید.

برای مثال، در بسترهایی چون وبلاگ امکان بازخورد گرفتن از بازدیدکنندگان محتوای ارائه شده فراهم شد. این بازخوردها انگیزه‌های مضاعف را برای ارائه‌کننده محتوا فراهم می‌ساخت. این انگیزه نه‌تنها در تداوم ارائه محتوا بلکه در تعیین خود محتوا نیز می‌توانست مؤثر باشد. وبلاگ یک دفترچه شخصی نبود که نویسنده آن را برای «خود» بنویسد بلکه نوشته‌ای برای «دیگران» بود و از دیگران بازخورد می‌گرفت. اصولاً نویسنده نیز نمی‌توانست نسبت به این بازخوردها بی‌تفاوت باشد. این بازخوردها متضمن نوعی قضاوت بود که پای «ارزش‌گذاری» محتوا را به میان می‌کشید. بدین ترتیب، مشارکت عموم افراد جامعه نه‌تنها از طریق دخالت آن‌ها در تولید محتوا بلکه به‌عنوان کاربران در ارزیابی محتوا نیز افزایش یافت.

... و اما شبکه‌های اجتماعی:

با ظهور شبکه‌های اجتماعی موضوع بازخورد گرفتن از نظرات مخاطبان و ارزش‌گذاری آن‌ها شکل جدی‌تری به خود گرفت و مورد پسند بودن یا به اصطلاح «لایک شدن» به شاخصی مهم تبدیل شد؛ به‌گونه‌ای که میزان لایک شدن به شکل کمی معیاری برای «ارزش» محتوا تلقی گردید. این ارزش به تدریج نه‌تنها برای

ارائه‌دهنده محتوا بلکه برای دیگر کاربران شبکه نیز اهمیت یافت. ویژگی دیگر شبکه‌های اجتماعی این بود

که ارائه‌کننده محتوا الزماً تولیدکننده آن نبود و محتوا گاه یک جمله مشهور، یک عکس یا کلیپ ویدیویی بود که «انتخاب» و ارائه می‌شد. این انتخاب خود نوعی لایک کردن بود. در واقع، در این حالت این انتخاب فرد بود که توسط دیگران مورد تأیید قرار می‌گرفت. در برخی از این شبکه‌ها تأیید شدن حتی از انتخاب‌های فرد فراتر رفت و به تأیید و «دنبال نمودن» خود فرد رسید. حالا دیگر خود او بود که لایک می‌گرفت.

احتمالاً شبکه‌های اجتماعی و ویژگی‌های بیان شده برای آن‌ها حاصل طراحی مستقیم اندیشمندان آن جوامع نیست و بیشتر مبتنی بر نوعی نیازسنجی و خواست روانی بازار است. اما به نظر می‌رسد که این شبکه‌ها ابزارهای مناسبی برای حل برخی چالش‌های فرهنگی اجتماعی جوامع مدرن نیز هستند. جوامع مدرن امروزه در حال دست و پنجه نرم کردن با چالش تعارض بین هویت فردی و هویت اجتماعی افراد خود هستند و متفکران آن‌ها زنگ خطر چنین چالشی را به صدا در آورده‌اند. برای درک بهتر این چالش‌ها می‌توان به دیدگاه‌های چارلز تیلور، یکی از مشهورترین فیلسوفان معاصر، مراجعه کرد.^۱ از چند دهه پیش حداقل دو جریان فکری عمده در غرب حرکت در مسیر شخصی و فردی شدن ارزش‌ها را آغاز کردند: اول جریان اثبات‌گرایی که ارزش‌ها را اموری غیرعینی و اثبات‌ناپذیر تلقی می‌کرد و آن‌ها را از گستره علم و تحقیق خارج می‌دانست و دیگری، جریان متعلق به رویکرد انسان‌گرایی که موضوع ارزش را مهم می‌شمرد اما ارزش‌ها را نه اموری موجود و قابل کشف، بلکه محصول انتخاب انسان تلقی می‌کرد. براساس این دیدگاه، پیش از اینکه آدمی چیزی را انتخاب کند، سخن گفتن از ارزش، بی‌معناست. قرار نیست آدمی ارزش امور را بسنجد و بهترین آن‌ها را انتخاب کند بلکه این انتخاب انسان است که به چیزی ارزش می‌دهد و چنین انتخابی می‌تواند و باید فاقد هر معیاری باشد.

با این حال، گام نهادن جوامع مدرن به مسیر این رویکرد ارزشی به‌رغم دستاوردهایی که در ایجاد انگیزه، خلاقیت و پیشرفت در حوزه‌هایی چون علم، فناوری و هنر داشت، مشکلاتی را نیز در شکل‌گیری هویت آدمی به بار آورد. شخصی و فردی شدن ارزش‌ها منجر به گسستن پیوندهای اجتماعی بین افراد جامعه شد. در حالی که آدمی «خود» را در آیینۀ جامعه باز می‌شناسد و لازم است توسط افرادی از

جامعه - که می‌توان آن‌ها را «دیگران مهم» نام نهاد - به رسمیت شناخته شود، شخصی شدن ارزش‌ها آدمی را به موجودی تنها و منفک از دیگران تبدیل می‌کرد و در نتیجه، بحرانی به نام بحران «هویت اجتماعی» پدیدار می‌گشت. به‌نظر می‌رسد که شبکه‌های اجتماعی در مسیر یک نیاز اجتماعی جوامع مدرن قرار گرفته‌اند و یکی از اهدافشان تحکیم پیوندهای ارزشی آن‌هاست.

اما در دیگر جوامع چه؟ به‌نظر می‌رسد که در جامعه‌ای چون جامعه‌ما اساساً افراد در قطبی مخالف قرار

دارند و از حیث فردیت و خودپیری و به تبع

آن برخورداری از ارزش‌های شخصی و مستقل، با جوامع مدرن متفاوت‌اند. داشتن ارزش‌های مشترک، جامعه‌پذیری و پیروی از حرکت جمعی، در رفتار اجتماعی مردم جامعه‌ما بیشتر است. با این وصف، آیا کارکرد شبکه‌های اجتماعی بین این دو نوع از اجتماع می‌تواند به یک نسبت سودمند باشد؟ آیا در چنین جوامعی، شبکه‌های اجتماعی ابزاری مطلوب برای اصلاح جامعه قلمداد می‌شوند و یا به عکس، این ابزار می‌تواند چنین معضلاتی را تشدید کند؟ با تکیه بر آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد لازم است استفاده از این شبکه‌ها در جوامعی چون جامعه‌ما لااقل با ملاحظات همراه باشد، اما این ملاحظات چیست؟

چه می‌توان کرد؟

هر چند در عمل، رفتارهای فردی و اجتماعی بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم جامعه‌ما ماهیتی توده‌وار و موج‌گونه دارد، وجود این هم‌بستگی الزاماً به معنای پیروی افراد جامعه از ارزش‌های معیار و انتخاب شده نیست. این هماهنگی جمعی می‌تواند ناظر به تعلق اجتماعی بیش از حد افراد به جامعه خود و فقدان ارزش‌های شخصی باشد. در عین حال، الزاماً قرار نیست که ما در مسیر شخصی شدن ارزش‌ها، آن‌گونه که در جوامع مدرن تحقق یافته است، باشیم. به‌نظر می‌رسد که رویکرد مناسب در این میان، توجه به عنصر عینیت در ارزش‌هاست؛ عینی بدین مفهوم که برای ارزش تلقی شدن امور می‌توان برای آن‌ها «معیار» و دلیل اقامه کرد و براساس این معیارها با دیگر افراد جامعه به اشتراک و توافق رسید. به نظر می‌رسد در اینجا مفهوم معیار، مفهومی کلیدی است.

اگر پسندیده شدن محتواهای ارائه شده در شبکه‌ها از شیوه کمی رایج خارج شود و تا حدی ویژگی کیفی به خود بگیرد، افراد ارزش‌ها و سلايق ارائه شده را نه صرفاً براساس آمار «لایک شدن» آن‌ها بلکه با توجه به معیارها خواهند پذیرفت. بدیهی است در این راستا آن دسته از شبکه‌های اجتماعی که امکان «قضاوت کیفی» در مورد محتواهای ارائه شده را بیشتر فراهم می‌کنند، بستر مناسب‌تری بدین منظور خواهند بود. همین که افراد دلایل پسندیدن یا نپسندیدن یک محتوا را بیان نمایند گامی در راستای معیارگرایی در

ارزش‌هاست. این رویکرد ارائه‌کننده محتوا را نیز بر آن خواهد داشت تا بیش از آنکه صرفاً در پی دستیابی به محتوایی منطبق با طبع مخاطبان و ارائه آن باشد، به معیارهای ارزشی نهفته در این محتواها بیندیشد. در غیر این صورت، شبکه‌های اجتماعی ممکن است خود به عامل تثبیت ارزش‌های غلطی تبدیل شوند که به عللی مورد علاقه گروه‌هایی از جامعه است. یک مثال ساده، اشاعه لطیفه‌های قوم‌گرایانه در شبکه‌های اجتماعی داخلی است که به رغم جنبه‌های ضدارزشی آن، در فضای شبکه‌های اجتماعی به یک جریان ارزشی پر قدرت تبدیل شده است و افراد را با خود همسو می‌کند.

به‌عنوان یک رویکرد اصلاحی دیگر باید از افراد فرهیخته جامعه انتظار داشت که حضور نسبی خود در این شبکه‌ها را حفظ کنند و میانگین سطح ارزشی محتواهای ارائه شده در این شبکه‌ها را ارتقا دهند. خلوت‌گزینی و دور شدن این افراد از جمله معلمان از این شبکه‌ها و به حال خود وا گذاشتن آن‌ها مانند تماشای سوراخ شدن کشتی‌ای است که خود در آن نشسته‌اند! آخرین نکته اینکه در جوامعی چون جامعه‌ما که افراد از لحاظ ارزش‌های سیاسی، مذهبی، جنسیتی و قومی به گروه‌های متمایزی تعلق دارند، شبکه‌های اجتماعی می‌توانند به شکل نگران‌کننده‌ای به چندپارگی و تعارض اجتماعی منجر شوند. این شبکه‌ها در نگاه اول باعث

ایجاد پیوندهای ارزشی بیشتر میان افراد جامعه می‌شوند. اما اگر محتواهای ارائه‌شده در آن‌ها به جای ارزش‌های مشترک، حاوی ارزش‌های مورد اختلاف باشد و «معیارها» نتوانند مبانی مشترکی برای نزدیک شدن ارزش‌های مورد اختلاف به یکدیگر ایجاد کنند، افراد قرار گرفته در هر نظام ارزش، شبکه خود را از دیگران متمایز خواهند کرد و گروه‌ها در شبکه‌های «خودی» به تغلیظ و تحکیم ارزش‌های خود و تهاجم علیه ارزش‌های دیگر گروه‌ها خواهند پرداخت. بدیهی است در اینجا نیز فرهیختگان جامعه نقشی مهم در حفظ فضای گفت‌وگو و تعامل سازنده بین این گروه‌های ارزش ایفا می‌نمایند. پایان سخن چیزی نیست جز این درخواست که شبکه‌های اجتماعی را مهم تلقی کنیم.

* پی‌نوشت

۱. می‌توانید به کتاب این نویسنده با عنوان «Human Agency and Language» مراجعه کنید.

همین که افراد
دلایل پسندیدن
یا نپسندیدن یک
محتوا را بیان نمایند
گامی در راستای
معیارگرایی در
ارزش‌هاست

عقدۀ به دلم موند

صفحه هوشمند توی انباری مدرسه

۱۶

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی



کوچه بروند و فوتبال بازی کنند و توپ‌هایشان به طرز بی‌رحمانه‌ای شیشه‌خانه‌ها را می‌شکسته و یا داخل حیاط همسایه سقوط می‌کرد. که با عکس‌العمل بجا و به موقع همسایه مواجه می‌گردیده است. یک‌بار مادرخوانده‌اش به همسرش گفته: «آخه مرد! یه فکری بکن... پاره کردن توپ پلاستیکی با چاقو که نشد کار...»

«استیو که آن زمان طفل گوشه‌گیری بیش نبوده، به مادرخوانده‌اش قول داده وقتی بزرگ شد، کاری کند که بچه‌ها گوشه‌ عزلت را به کوچه و خیابان ترجیح دهند و جز در مواقع اضطراری، خویشتن خویش را از جلوی دستگاه بلند نمایند. او تا آخر عمر به این قول وفادار مانده و در عرصه فیلم انیمیشن و تیلت و بازی‌های کامپیوتری به یک‌جانشینی کودکان یاری بسیار کرده است؛ به‌گونه‌ای که بعدها مادرخوانده‌اش به او گفته: «مادر دستت درد نکنه، خدا یک در دنیا صد در آخرت عوض بده چه خوب کاری کردی، از دیوار صدا در بیاد، از این بچه‌ها در نمی‌یاد! انگار نه انگار که زنده‌ان...»

استیوجایز تنها یک ترم به کالج هنرهای لیبرال رفته و پس از آن انصراف داده است. منابع آگاه و نیمه‌آگاه در این رابطه می‌گویند او در کودکی احتمالاً دوست داشته خلبان شود. ولی با توجه به اینکه پدرخوانده‌اش یک مکانیسین کارخانه ساخت لیزر و مادرخوانده‌اش یک حسابدار بوده، طبیعتاً اولی اعتقاد داشته که او در طراحی دستگاه‌های جوش لیزری حکاکی دوبعدی و سه‌بعدی داخل شیشه و کریستال استعداد دارد و دیگری می‌گفته نخیر، او باید حسابداری بخواند و این روزها نون توی حسابداریه. این است که استیو از همان اوان کودکی احتمالاً به انواع و اقسام کلاس‌های راحت‌الحلقوم کنکور و دیگر کلاس‌ها رفته و در مدیریت و لیزر و الکترونیک و مکانیک و شیشه و کریستال تجربه‌ها آموخته است ولی نهایتاً رتبه نیاورده و در کالج هنرهای لیبرال قبول شده. اما از بیم آنکه فیلم‌ها و

در مورد استیوجایز، مؤسس کمپانی اپل و پدر آی‌پد و آی‌فون و آی‌پد، ناگفته‌های زیادی وجود دارد که اخیراً توسط برخی منابع آگاه و ناآگاه کشف و به حاشیه زندگی‌نامه‌اش سنجاق شده است. رشد مدرسه فردا برای اولین بار این ناگفته‌ها را افشا می‌کند.

استیوجایز در اولین موقعیت شغلی‌اش تکنیسین طراح بازی‌های ویدیویی در شرکت آتاری بوده است. به گفته منابع آگاه و ناآگاه در و همسایه، این انتخاب ریشه در دوره کودکی‌اش دارد. منابع مذکور از شب‌های درازی یاد می‌کنند که او تا دیروقت پای تلویزیون می‌نشسته و تخمه آفتاب‌گردان می‌شکسته و جام ملت‌های اروپا و نود و فردوسی‌پور نگاه می‌کرده است. مادرخوانده‌اش می‌گفته: «بابا اون تلویزیون لامصبو خاموش کن برو بگیر بخواب. مگه فردا درس و مدرسه نداری؟» استیو هم پاسخ می‌داده: «بله ولی ورزش هم برای نوجوانان لازم است. چرا که می‌تواند کاری کند که آن‌ها از پای تلویزیون جم نخورند.» شاید این امر بتواند توجیه‌گر علاقه او به ساخت نرم‌افزارهایی باشد که می‌شد با آن‌ها به کمک انگشتان سبابه دو دست، فوتبال و سایر ورزش‌ها را بازی کرد و حتی با غول چراغ جادو هم جنگید و پیروز شد. او در گفت‌وگو با کاربران پیج «گفته‌های بزرگان» فیس‌بوک درباره ورزش گفته است: «ورزش به‌خصوص در حالت نشسته پای دستگاهش خیلی چیز مفیدی است؛ حیف که پدر و مادر و معلم‌ها نمی‌دانند!»

شک نیست که دوران ابتدایی برای استیو خسته‌کننده بوده است. برای توضیح این مسئله، باز هم پای صحبت منابع آگاه و ناآگاه فوق می‌نشینیم. آن‌ها می‌گویند در آن روزها استفاده از رسانه‌های دیجیتالی، همگانی نبوده و بچه‌ها در بعدازظهرهای گرم تابستان چاره‌ای نداشتند جز اینکه به

ام باشد!

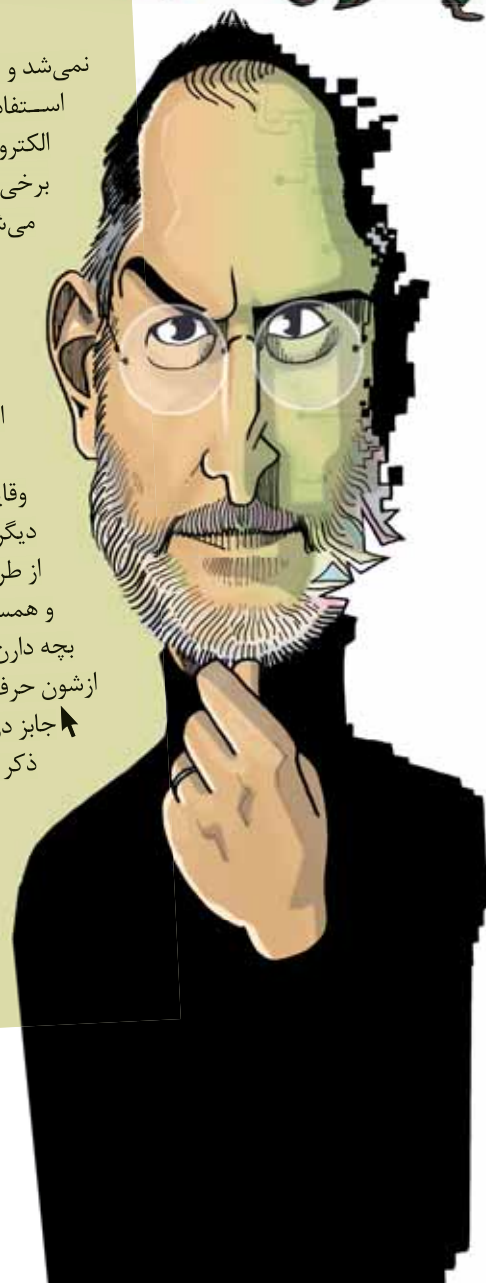
نمایشنامه‌هایش اجازهٔ اکران و کنسرت‌هایش (علی‌رغم داشتن مجوز کتبی از وزارت کنسرت ایالات متحده) اجازهٔ اجرا پیدا نکند از تحصیل انصراف داده است. استیو بعدها در یک گفت‌وگوی درگوشی با نشریهٔ زرد: «چگونه شایعه بسازیم» گفته: «حالا می‌فهمم چقدر خوب شد ادامه تحصیل ندادم؛ چرا که اگر دانشگاه می‌رفتم و درس می‌خواندم، الان به خیل عظیم بیکاران و دپرسان جوامع بشری پیوسته بودم...»

جایز گیاه‌خوار و میوه‌خوار بوده و بر همین اساس، نام شرکتش را «اپل» گذاشته است اما منابع نزدیک به در و همسایه می‌گویند او همیشه برای سیب (به‌خصوص سیب گلاب) ارزش فراوانی قائل بوده و اعتقاد داشته سیب اتفاقی است که می‌افتد و کودهای شیمیایی نمی‌گذارند به راحتی عمل بیاید. او بر همین اساس کمپین «من از کودهای شیمیایی متنفرم» را در فضای مجازی به راه انداخته تا بشیریت برای همیشه این پدیدهٔ مخرب را وداع گوید. پیچ این کمپین در فیس‌بوک با ۹۴۶،۳۸۹،۲۴۶ عضو، رکورد پیچ «من از خم‌بینی‌های عقابی آدم‌های مارمولک‌صفت متنفرم» را پشت سر گذاشته و توانسته سرفصل نوینی را در فناوری تولید لایک و پیچ در فیس‌بوک بگشاید. از سرنوشت کودهای نام‌برده اطلاعی در دست نیست...

جایز، مثل بقیهٔ مدیران شرکت‌های بزرگ فناوری، فرزندان را به مدرسی می‌فرستاده که اجازهٔ استفاده از هیچ‌گونه گجتی به آن‌ها داده نمی‌شد و آن‌ها تنها ۳۰ دقیقه در طول هفته در ایام تعطیل می‌توانستند از گجت‌های هوشمند استفاده کنند. به گفتهٔ منابع متخصص و آگاه از جمله «شرکت مشاوران دستگاه‌های الکترونیک هوشمند مدارس از گهواره تا گور» این کار در دورهٔ تکنولوژی مدرن که در برخی از نقاط دنیا توی سیسمونی نوزادان نیز آی‌پد هست، اصلاً کار درستی نیست و باعث می‌شود بچه عقده‌ای و بی‌سواد بار بیاید و بگوید همه آی‌پد دارند، ولی پدر بی‌فکر من برایم تهیه نمی‌کند. همین منابع از قول فرزند جایز نقل می‌کنند که گفته: «عقده به دلم موند مثل دانش‌آموزان ایرانی صفحهٔ هوشمند توی انبار مدرسه‌ام باشد و یا مثل تمام نوزادان ایرانی یک آی‌پد یا حداقلش آیفون داشته باشم ولی این بابای خسیسم نگذاشت و گفت: نه... می‌خواهی چیکار؟ حالا خوبه ناسلامتی خودش اختراعش کرده بود...»

جایز هنگام صرف شام برای فرزندان داستان و شعر می‌خوانده یا با آن‌ها دربارهٔ وقایع جذاب صحبت می‌کرده و به آن‌ها حق استفاده از آی‌پد، لپ‌تاپ و یا هر گجت دیگری را نمی‌داده است... به گفتهٔ همان منابع آگاه، این امر باعث شده بود که وی بارها از طرف انجمن «حمایت از خرید آی‌پد برای بچه‌های بیکار» مورد سرزنش قرار گیرد و همسرش دائم به او تذکر بدهد: «بابا چقدر حرف می‌زنی، سرم رفت... مردم شوهر و بچه دارن و مدام سرشون توی آی‌پدشونه و باید با جرتقیل بیارنشون سر سفره و با انبر ازشون حرف بکشن؛ ما هم شوهر و بچه داریم که مدام مثل وروره جادو با هم حرف می‌زنن...»

جایز در کتاب: «چه کسی سیب مرا گاز زد، پدرجدش را جلوی چشمش می‌آورم» به ذکر مفصل و کاربردی رمز موفقیتش در کمپانی اپل پرداخته است. این کتاب که برای اولین بار در دنیا منتشر می‌شود و توسط باجنق جایز در اختیار ناشر ایرانی قرار داده شده است، به توضیحات مفصل‌تری از رموز پیشرفت این نابغهٔ صنعت آی‌تی می‌پردازد. علاقه‌مندان به دریافت این کتاب ارزشمند می‌توانند برای دریافت اطلاعات تکمیلی کد * ۵۵۵ #۴۴۴ را شماره‌گیری کنند تا هم در قرعه‌کشی مصرف یک‌سالهٔ پودر رختشویی شرکت داده شوند و هم کتاب با پای خودش بیاید در منزلشان!



لطفاً لغت ندهید!

۴۱۸

معرفی کتاب «کوتاه‌نوشته‌های وایبری»



حسین حسینی نژاد
مدیر مسئول ماهنامه «انشا و نویسندگی»

کوتاه‌نوشته‌های وایبری

نویسنده: مسعود کوثری

گردآورنده: عباس عموری

انتشارات: تیسرا

نوبت و سال چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۳

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

با توجه به گسترش شبکه‌های اجتماعی مدتی است این سؤال برایم پیش آمده است که داریم به کدام سمت می‌رویم و مسیری که در آن پیش می‌رویم درست است یا باید در آن تغییراتی ایجاد کنیم. هر هفته یا هر ماه عضو گروهی می‌شویم، گروهی را راه می‌اندازیم و پس از مدتی از آن خارج می‌شویم؛ این حسن است یا ایراد؟ راستش ذهنم خیلی مشغول بود. به‌ویژه وقتی مطلبی می‌گذاشتم و کسی توجه نمی‌کرد و گلی و بوته‌ای نمی‌فرستاد و به اصطلاح لایک نمی‌کرد، دلخور می‌شدم. می‌گفتم این گروه قدر کار مرا نمی‌داند. کمی این‌دست و آن‌دست می‌کردم و با خودم می‌گفتم باید این گروه را ترک کنم و کمی لغتش بدهم تا قدر مرا بدانند. تا اینجای کار فکر کنم نظر شما هم با من یکی باشد. البته شاید شما هم تجربه دعواهای اعضا و «لغت» دادن‌ها را داشته باشید. بگذریم؛ در همین افکار بودم که در یک کتاب‌فروشی کتابی توجهم را جلب کرد.

عنوان کتاب «کوتاه نوشته‌های وایبری» بود. آن را ورقی زدم و دیدم یادداشت‌های استاد مسعود کوثری است که عباس عموری آن را به همت نشر تیسرا منتشر کرده است. فهرست را که نگاه کردم توجهم بیشتر جلب شد:

«ببینید ما چقدر بدلی حرف می‌زنیم!، چندوچون ادبیات اینترنتی، حریم خصوصی آقا و خانم داتکام، والدین هلیکوپتری، ما گدایان لایکیم، این تلفن زیادی همراه، رفتارشناسی ایرانیان در فضای مجازی، شبکه‌های اجتماعی پیچیده‌تر از آنچه فکر می‌کردیم، شبکه‌های اجتماعی و اعتماد اجتماعی، فضای مجازی و پاسخگویی حکومت‌ها و...»

همیشه از خود می‌پرسیدم که آخر چرا جوانان با این ادبیات با هم حرف می‌زنند. پاسخ این سؤال در صفحه ۱۱ کتاب خواندنی بود: «توی این زبان فشردگی هست؛ یک نوع طنز و هجو، یک نوع بی‌نظمی و به‌هم‌ریختگی که برای جوان‌ها جذاب است. یک نوع بازی زبانی که دنیای آن‌ها را کاملاً از دنیای بزرگ‌ترها، والدین و حتی معلم‌ها و مربیان جدا می‌کند؛ از همان کسانی که نماینده فرهنگ بزرگ‌سال و رسمی جامعه‌اند. پس مسئله این نیست که زبان و ادبیات آن‌ها ضعیف است. نه! این زبان حرف زدن با بروبکس/یا بروبچ (دوستان و بچه‌ها) است که لذت خاص خودشان را دارد. این زبان فشرده است.»

نویسنده این کتاب معتقد است که در حال حاضر فرهنگ جدیدی به‌وجود آمده است که در آن جوانان تمایل دارند حرف خودشان را از بزرگ‌ترها پنهان کنند. به عبارت دیگر، نوعی زبان رمزی به‌وجود آورده‌اند که برای بزرگ‌ترها و والدین یا مسئولان رسمی فرهنگ، مفهوم نیست. این موضوع در سایر نقاط جهان هم وجود دارد. در گذشته، زبان زرگری یا مسگری بین اصناف زرگر و مسگر وجود داشت و افراد به کمک آن‌ها حتی در حضور مشتری با هم صحبت می‌کردند و کسی نمی‌فهمید. امروز این زبان‌ها در اصناف کم‌رنگ شده و به‌جای آن زبانی در میان جوان‌ها شکل گرفته است که در آن رمزی حرف زدن و فشرده‌سازی محور اصلی است. گویی جوانان با به‌کار بردن این زبان، دیواری شیشه‌ای بین خود و والدینشان کشیده‌اند.

کاش می‌توانستم همه نکته‌های کتاب را در این یادداشت بیاورم اما عملاً امکان‌پذیر نیست. حداقل کاش نشریه جا داشت که کل مطلب «ما گدایان لایکیم» را اینجا بیاورم. این هم ممکن نیست اما نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم و قسمتی از آن مطلب را با شما شریک نشوم؛ چون خیلی برایم جالب است: «... هرچه داری باید حراج کنی. باید هرچه به نظرت در ترازشمنند است، در معرض قضاوت دیگران بگذاری. اولش حتماً یک چیزهایی پیدا می‌شود که برای دیگران جالب باشد و لایکش را بگیري ولی هرچه جلوتر می‌روی این چیزهای جالب کمتر می‌شوند و کم‌کم از اتوبان به جاده خاکی می‌رویم. دیگر چیزی ته انبانمان پیدا نمی‌شود که به معرض قضاوت بگذاریم. حالا باید بگردیم و ته انبان وجودمان یک چیزهایی برای نمایش، برای قضاوت و خوش آمدن (لایک) دیگران پیدا کنیم و پیدا نمی‌کنیم. اینجاست که تازه رقابت‌های منفی شروع می‌شود.»

حتماً اگر به گردآورنده مطالب و نیز جناب کوثری دسترسی داشتم، به پاس توجه به این مسئله مهم روز از آنان تشکر می‌کردم. چه می‌دانی... شاید یک روز این برگ سبز را در جایی خواندند و لایکی برای ما زدند!

دل نوشته‌های دانش آموزی

ملیکا شیبانی

دبیر علوم منطقه یک تهران

تصویرگر: سام سلماسی

اشاره

گاه ما معلم‌ها با چند نفر از دانش‌آموزان در اینستاگرام یا شبکه‌های مجازی ارتباط داریم و از دغدغه‌های گروهی دیگر از بچه‌ها، در خانه، سخت بی‌خبریم. سرکلاس یک نشانی ایمیل می‌دهیم، سایت معرفی می‌کنیم و... اما نمی‌دانیم ترس از فضای مجازی باعث محدودیت‌های زیادی در برخی خانه‌ها شده است؛ محدودیت‌هایی که برای بچه‌ها به دیوارهای زندانی بلند می‌ماند و خیال پدر و مادرها را راحت کرده است. بچه‌ها می‌گویند ما بالاخره راه فرار را پیدا می‌کنیم ولی کاش بزرگ‌تری کنارشان بود و مهربانانه دستشان را می‌گرفت... آنچه پیش رو دارید، دل‌نوشته‌های دو نفر از این بچه‌هاست.

دفتر اول...

پدرم آدمیه که روابط عمومی بسیار خوبی داره. خیلی مهربونه و شاد و اهل شوخی و خنده، ولی معمولاً ما مسئله‌ها مون رو به مادرم می‌گیم؛ چون یه کم ترس و محدودیت بین من و پدرم وجود داره. پدرم در هیچ شبکه اجتماعی ای عضو نیست. مادرم هم همین که فرصتی برای ذکر و دعا داشته باشه براش کافیه! دوست ندارن توی اینترنت باشن. پدر و مادرم معمولاً کارهای کامپیوتری شونو به من می‌گن...

یه روز توی تلویزیون زیرنویس کرد:

«بچه‌هایی که والدینشون آشنایی کمتری با فضاهای مجازی دارند، آسیب بیشتری می‌بینند...»

مادرم شاید باید به خودش می‌گفت، «خب من می‌رم با فضای مجازی و شبکه‌ها بیشتر آشنا بشم...» اما به ما گفت: «بچه‌ها ببینید چی داره میگه!! شما باید کمتر بشینید پای کامپیوتر.»

دایی‌ام می‌گفت: «برای بچه‌ها موبایل نخر. وایبر نصب نکن! هنوز جنبه استفاده ازشو ندارن!»

خب من با خودم می‌گفتم که مگر چه فرقی با بقیه بچه‌های دارم. با خودم می‌گفتم باید چی کار کنم که ظرفیت داشتنم را ثابت کنم... اصلاً از کجا می‌دونن جنبه‌اش رو نداریم؟

و هر روز در مدرسه بچه‌هایی رو می‌دیدم که بیشتر حرفاشون، درباره فعالیتشون توی شبکه‌ها و سایت‌ها هست. به این فکر می‌کردم که خب چطوره که هم کلاسی‌های من حق داشتن اینها رو دارن، ولی من وقتی در مورد این دوستانم برای خانواده می‌گفتم، می‌گفتن «هر کسی خودشو بیندازه توی چاه، ما هم باید بندازیم؟»

خیلی تلاش کردم بهشون بگم پس چرا این همه آدم دارن از

توی چاه بودن لذت می‌برن! می‌تونستم قبول کنم دسترسی داشتن به این‌ها راه رفتن روی لبه‌ی چاهه اما اینکه صرفاً همه اینا

توی چاه افتاده باشن. برام غیر منطقی بود. مادرم می‌گفت:

«هر کسی از یه چیزی لذت می‌بره... ما هم خانوادگی می‌ریم پارک! کیف می‌کنیم!!» اما من دوست داشتم لذتی رو که خلیا دارن تجربه می‌کنن، تجربه کنم... لذت

من با خانواده فرق می‌کنه... اونا از اینکه می‌ریم

پارک و همه بعد از خوردن نهار روی حصیر

دراز می‌کشن لذت می‌برن... اما من نوجوانم!

قطعا هیجان‌های من بیشتر از اونا!

روی حرفشون حرف نمی‌زدم؛ چون بالاخره

بزرگ‌تر و یه چیزی بیشتر از من می‌فهمیدن.

پدرم می‌گفت: «مگه هر کی هر چی داشته

باشه ما هم باید داشته باشیم؟» اما من نمی‌گفتم

چون بقیه دارن ما هم داشته باشیم. می‌گفتم وقتی

بقیه دارن و ازش لذت می‌برن و عرف جامعه شده،

ما هم مجالی برای تجربه کردنش، حداقل داشته

باشیم... اما قبول نمی‌کردن. می‌گفتن همین که شاد

هستیم کافیه! مردم شاد نیستن اما بی‌کارن و برای همین

توی شبکه‌های اجتماعی می‌گردن نمی‌گم حرفای کی درسته

کی غلط. فقط دارم به عنوان یه نوجوان که احساس خوبی از

بعضی حرفای خانوادش نداشتم، براتون تعریف می‌کنم... پدر و

مادرم، باید با من همراه می‌شدن. به جای اینکه به من اجازه

سمت چاه رفتن رو بدن، باید دستامو می‌گرفتند و با هم از

لبه چاه می‌گذشتیم... چیزای ناشناخته واقعاً جذاب و همه هم

می‌دونیم که یه نوجوان چه حس‌های ناخودآگاهی داره... بعد

از این محدودیت‌ها، برای هر کسی حس‌های مختلفی به وجود

میاد؛ مثلاً حس می‌کنن پدر و مادر در کشون نمی‌کنه، اطلاعات خانواده کمه، به اونا اعتماد ندارن، می‌خوان روش زندگی‌شونو تحمیل کنن و...؛ فکرای غلطی که واقعا تقصیر کسی نیست. وقتی یه نوجوان که حس هیجان‌طلبی و تأثیرپذیری زیادی داره، و داره توی دنیایی زندگی می‌کنه که آدماش غرق شدن توی شبکه‌های اجتماعی، بهش حق بدین که بخواد یه بارم که شده توی این دریا «شنا» کنه و بدونین اگه مثل یه نجات غریق ماهر بالای سرش نایستین. می‌تونه همون‌طور که گول می‌خوره، دیگررون رو هم گول بزنه! همون‌طور که خیلی از ما با همه این محدودیت‌ها یواشکی به جاهایی که نباید، سرک کشیدیم... خطر کردیم...

دکتر دوم...

پیش‌ترها فکر می‌کردم تکنولوژی هر جا که برود من هم باید دنبالش را بگیرم... مثل بیشتر دوستان و اطرافیانم. مادرم با این موضوع مخالف بود و من اغلب در وصف او می‌گفتم که «با تکنولوژی مشکل داره» یا «از این چیزا خیلی بدش میاد» وقتی درباره فضاهای مجازی



بحث می‌کردیم می‌گفت: «هر وقت تونسستی قانعم کنی که مزیت‌هاش از معایبش بیشتره، اون وقت اجازه داری به سراغ هرچی که می‌خوای، بری...» و من هیچ جوابی نداشتم... سال تحصیلی اخیر کمی بیشتر با این موضوع مشکل داشتم؛ افت درسی دوستانم را می‌دیدم. اعتیادشان به اینستاگرام و یا حتی قول گرفتن از هم که «یا امشب پُستامو لایک می‌کنی یا هرچه دیدی از چشم خودت دیدی» یا مثلاً موقع رفتن طرف به جای خداحافظی می‌گفت: «سر پُستای باحال منو تگ کنبد» اما باز هم به خودم می‌گفتم «من که مثل اینا بی‌جنبه نیستم! اگر هم داشته باشم درست استفاده می‌کنم».

عده‌ای از دوستانم کاربر اینستاگرام نبودند؛ یا مادرهایشان اجازه نمی‌دادند و یا خودشان نمی‌آمدند... آن‌هایی که مادرهایشان اجازه نمی‌دادند، اغلب قول استفاده در تابستان و یا قول معدلشان را گرفته بودند...

مادرم اجازه تابستان را هم به من نمی‌داد... اوایل خیلی ناراحت بودم. اما کم‌کم یاد گرفتم چیزهای دیگری هم هست که می‌تواند مرا سرگرم کند. چیزهایی وجود دارد که من حتی بیشتر از بودن در این فضاها از آن لذت می‌بردم... مسافرت می‌رفتیم... مهمانی‌های مختلف... برنامه‌نویسی می‌کردم، هر کتابی که به دستم می‌آمد، می‌خواندم؛ از کتاب‌های مذهبی و رمان و اصول مدیریت و نمایشنامه و کتاب‌های تعلیم و تربیت گرفته، تا تست‌های هوش و نجوم و حتی فیزیک هسته‌ای! (مهم نبود که این کتاب‌ها برای کدام گروه سنی نوشته می‌شد؛ مهم این بود که من آن‌ها را می‌فهمیدم)، فیلم می‌دیدم، مقاله‌های علمی ترجمه می‌کردم، سر کلاس‌های مختلف می‌نشستم... سینما می‌رفتم و سرم آن‌قدر شلوغ بود که حتی فرصت کنترل کردن ایمیل‌ها را هم نداشتم...

مطمئن بودم و هستم که بودن در این فضاها آن‌قدر مرا خوشحال نمی‌کند که یاد گرفتن، و تابستان امسال تازه یاد گرفتم که چطور باید از وقتم استفاده کنم و با مادرم هم‌عقیده شدم که در این سن نیازی به بودن در این فضاها ندارم. همین که کاربر گوگل و یاهو هستم برایم کافی است و نیازم را رفع می‌کند.

در مورد تکنولوژی هم به جای آنکه به‌سراغ اینترنت بروم و اطلاعات کامپیوتری‌ام را فقط در حیطه نت بالا ببرم، شیوه‌های هک و مبارزه با آن‌ها را یاد گرفتم، مشکلات سخت‌افزاری کامپیوتر را... انواع نرم‌افزارها و اینکه سازنده‌های ویروس از چه راه‌هایی می‌توانند به کامپیوترها ویروس بفرستند و اصلاً چگونه می‌توان ویروس ساخت... و در مجموع، هرچه توانستم درباره کامپیوتر یاد گرفتم که البته بسیار هم برایم از فضاهای مجازی مفیدتر بود.

اکنون در واقع این من نیستم که از قافله عقب می‌مانم... قافله است که از من عقب مانده.

راه تو را می‌خواند

مهرباب مجردی

آموزگار پایه سوم دبستان امت منطقه ۴ تهران

- ایجاد فضا برای ابراز وجود دانش‌آموزان؛
- ایجاد فرصت برای نشان دادن توانمندی‌های دانش‌آموزان
- در فعالیت‌های کلاسی؛
- جذاب کردن آموزش در جهت تقویت خلاقیت آنان؛
- تقویت روحیه مشارکت در تحقیق‌ها؛
- افزایش حس اعتماد به نفس و جرئت‌ورزی در دانش‌آموزان؛
- احساس تعلق و وابستگی مثبت به کلاس درس و مدرسه از ناحیه دانش‌آموزان؛
- افزایش عمق یادگیری و موفقیت‌های تحصیلی در دانش‌آموزان؛
- علاقه‌مند کردن دانش‌آموزان به معلم؛
- شکل‌دهی و تقویت مهارت‌های اجتماعی و زندگی در دانش‌آموزان؛
- بالا بردن حس پذیرش تفاوت‌ها در میان دانش‌آموزان، به شکلی که متوجه شوند که متفاوت با یکدیگر می‌بینند، متفاوت با یکدیگر می‌اندیشند، متفاوت با یکدیگر می‌فهمند، متفاوت با یکدیگر عمل می‌کنند و برداشت‌هایشان متفاوت با یکدیگر است؛
- آگاهی از دانش، نگرش‌ها، عقاید و ... دانش‌آموزان.
- فراهم آوردن شرایط لازم برای رشد شناختی و فرصت مناسب برای تجزیه و تحلیل، استدلال، استنتاج در جهت بهبود تفکر دانش‌آموزان؛

گروه با در نظر گرفتن اهداف بالا تشکیل شد. روزهای شنبه و سه‌شنبه به کارهای تحقیقی و پژوهشی دانش‌آموزان اختصاص داشت و سایر روزها برای پرسش و پاسخ اولیا درباره موارد درسی، تربیتی فرزندشان در نظر گرفته شد. من تصاویر و موضوعات تحقیق را متناسب با عنوان و موضوع درس در گروه می‌گذاشتم؛ مثلاً تفکیک زباله تر و خشک، معرفی اماکن تاریخی و دیدنی ایران، کاشت گل و گیاه، تکثیر گیاه به روش

امروزه شبکه‌های اجتماعی از مهم‌ترین راه‌های ارتباطی در جامعه هستند. گوشی‌های تلفن همراه نیز به دلیل تنوع امکانات و علاقه فراوان همه اقشار جامعه به استفاده از آن، یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارتباط اجتماعی بین افراد با علایق و سلیقه‌های مختلف به حساب می‌آید. با توجه به استفاده گسترده دانش‌آموزان از شبکه‌های اجتماعی، نیاز به شناخت بیشتر این شبکه‌ها و مزایا و معایب آن‌ها توسط معلمان بیشتر احساس می‌شود.

مطلبی که می‌خوانید تجربه شخصی من در دبستان پسرانه امت منطقه ۴ تهران است. من در سال تحصیلی ۹۳-۹۲ به عنوان آموزگار پایه اول در این دبستان مشغول به کار شدم.

به دلیل تغییرات کتاب‌های درسی در جلسات آموزشی که هر ماه با اولیا برگزار می‌کردم، سعی می‌کردم پیام‌هایی را با هدف پاسخ‌گویی به پرسش‌های رایج اولیا تایپ و چاپ کنم و در اختیار آن‌ها قرار دهم. این کار به اولیا در همراهی بهتر با من و فرزندشان در طول سال تحصیلی کمک بزرگی کرد.

در آغاز سال تحصیلی ۹۴-۹۳ به درخواست اولیا، همراه دانش‌آموزانم به پایه دوم رفتم. در کلاس دوم تصمیم گرفتم جهت تقویت حس پرسشگری و مشارکت دانش‌آموزان و نیز تقویت مهارت حل مسئله و روحیه تحقیق و پژوهش در آنان، گروهی در وایبر به نام «اولیای امت» تشکیل دهم. (این گروه

بعد از گذشت دو ماه به تلگرام منتقل شد. در جلسه‌ای که با اولیا داشتم، پیشنهادم را مطرح کردم و آنان را در جریان اهداف خود قرار دادم. آنان نیز از این پیشنهاد استقبال کردند. برخی از اهداف مدنظر من عبارت بودند از:



عضو نبودند، از دانش آموزان می‌خواستیم نتایج تحقیق‌ها و پژوهش‌هایشان را به‌صورت گروهی جمع‌بندی کنند و در کلاس کنفرانس دهند. به دلیل سرعت بالای تلگرام و امکان جابه‌جایی فیلم با حجم بالا پس از دو ماه گروه را به تلگرام منتقل کردم. فعالیت دیگری که برای استفادهٔ بهینه از شبکه‌های اجتماعی و در جهت پاسخ به سؤالات رایج اولیا و همکاران فرهنگی انجام دادم، تشکیل وبلاگ شخصی به نام کلام یک معلم به نشانی mojaradim.persianblog.ir بود. مطالب آموزشی، تربیتی و درسی فراوانی برای استفادهٔ اولیا و همکاران فرهنگی عزیز در این وبلاگ قرار داده شده است.

نتیجه‌گیری

در پایان سال و برای اقدام‌پژوهی امسال پرسش‌نامه‌ای با عنوان پرورش حافظهٔ خلاق دانش‌آموزانم با به‌کارگیری روش‌های یادگیری مشارکتی آماده کردم و عوامل مؤثر را بررسی نمودم. خوشبختانه بیش از ۸۵ درصد از اولیا تشکیل گروه در تلگرام و وبلاگ شخصی را مفید دانستند و به‌خصوص، تشکیل گروه را در بالا بردن خلاقیت فرزندشان تأثیرگذار معرفی کردند. تشکیل گروه اولیای امت باعث بالا رفتن قدرت بیان و استدلال دانش‌آموزان شد، آموزش را برای آنان دلچسب و لذت‌بخش کرد، آن‌ها را در حل مسائل تواناتر کرد و باعث شد که خلاقیت بیشتری از خود نشان دهند. مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان را افزایش داد و به رشد شخصیت

آنان که از ابعاد متعدد مدنظر بود، کمک کرد. ارتباط بین من و شاگردان و من با اولیا را بیشتر کرد. البته هدف من انتقال دانش صرف نبود بلکه تجربه کردن توسط دانش‌آموزان و یادگیری به واسطهٔ تجربه از دیگر اهدافم به‌شمار می‌آمد. نحوهٔ انجام کار و فعالیت را برای دانش‌آموزان و هماهنگی با اهداف و موضوع درس معین می‌کردم و همین امر به پیشرفت درسی دانش‌آموزان کمک کرد. اولیا به موضوعی که دانش‌آموزان باید یاد می‌گرفتند، بیشتر اهمیت می‌دادند و بیشتر در جریان فعالیت‌های فرزندشان قرار می‌گرفتند.

قلمه‌زدن، نشانه‌های بهار، حفاظت از محیط‌زیست، صرفه‌جویی در مصرف آب، زندگی کرم ابریشم و احسان و نیکی (وا... یحب‌المحسنین).

پس از مشخص شدن فعالیت از سوی من، دانش‌آموزان کارهایی را که انجام داده بودند با اشتیاق فراوان با کمک اولیا به تصویر می‌کشیدند و با سایر هم‌کلاسی‌ها به اشتراک می‌گذاشتند. نگاه دانش‌آموزان به مسائل اطرافشان پژوهش‌محور شده بود. یک روز خواستم گزارشگر شوند و از یک شغل برای من و دوستانشان

گزارش‌مصور تهیه کنند. شایان که به کارگاه لوسترسازی رفته بود، از مراحل ساخت و مونتاژ لوستر عکس گرفته بود و آن را به اشتراک گذاشت. یک روز خواستم روش قلمه‌زدن را انجام دهند و مراحل آن را در گروه به اشتراک بگذارند. پارسا این کار را انجام داد.

همه به دنبال پیدا کردن یک مسئله و حل آن و گرفتن تصویر و اشتراک آن با دوستانشان بودند؛ به نحوی که اولیا بعد از روزهای تعطیل پنجشنبه و جمعه و در ملاقات‌هایی که با هم داشتیم می‌گفتند که فرزندشان مدام به دنبال یادداشت‌برداری و ثبت مشاهداتش برای ارائه به دوستان خود در گروه است. تعطیلات نوروز هم فرصت خوبی شد تا بچه‌ها ارتباطشان را با هم و با من قطع نکنند. سؤالات پیک نوروزی را به نحوی طراحی کردم که برای ۱۳ روز تعطیلات کار تحقیقی داشته باشند؛ مثلاً قد سبزه در روزهای ۱ و ۱۳ فروردین، اگر به مسافرت رفتی، از مکان‌های دیدنی و تاریخی آنجا عکس بگیر و آنجا را در چند خط به دوستانت معرفی کن، دربارهٔ پوشش محلی و آداب و سنن عید نوروز از بزرگ‌ترهات بی‌رس و همراه عکس چند خط توضیح بده. و... به واسطهٔ طراحی پیک به این صورت، دانش‌آموزان مدام در تلاش و تکاپو بودند و تعطیلات علمی، عملی و پژوهشی خوبی داشتند. اولیا این تلاش فرزندانشان را که در جهت تجربه و تعامل بهتر با محیط و در نتیجه یادگیری ماندگارتر بود، قابل ستایش می‌دانستند. پیشرفت و مشارکت دانش‌آموزان بسیار چشمگیر شده بود. دانش‌آموزانی چون فرید، امیررضا و سامی که کمی خجالتی بودند و در فعالیت‌های کلاسی مشارکت کمتری داشتند، مشارکت و اعتمادبه‌نفسشان بالا رفته بود.

با توجه به اینکه سه نفر از اولیا وایبر نداشتند و در گروه



قوانین

شبکه‌های مجازی دانش‌آموزی

محمد حسن سنگانیان
دبیر علوم منطقه ۲ تهران

○ تعداد افراد فعال گروه کم بود.
○ یک روز در گروه بعد از حال و احوال از اپلیکیشن وایبر کله کردم که بی‌در و پیکر است و گفتم تلگرام را دوست دارم.
○ صبح فردا دو گروه M۳۹ در تلگرام بود که من عضو هر دو بودم: یکی حدود ۱۰ عضو و دیگری ۱۵ عضو داشت که بعضی بچه‌ها و معلم‌ها هم بودند.
○ با تصمیم بچه‌ها گروه بزرگ‌تر باقی ماند و گروه کوچک‌تر در آن ادغام شد.
○ فرصت مناسبی پیدا کرده بودم؛ گروه جدید را می‌شد تا زیاد شدن اعضا و ایجاد روال‌های ناخواسته، شکل داد.
○ یک پیام به صورت دعوت‌نامه دادم: «سه‌شنبه ظهر به محل کلاس من بیایید تا با هم صحبت کنیم. لطفاً این پیام را در مدرسه با بقیه در میان نگذارید.» (این حرفم برای این بود که بچه‌هایی که موبایل و تبلت نداشتند یا در شبکه‌های مجازی عضو نبودند، به دلیل حرف من و جدی گرفتن این گروه مجازی تغییر رویه ندهند).
○ تا روز قرار، تعداد اعضای گروه M۳۹ تلگرام به ۳۰ نفر (با احتساب معلم‌های حاضر) نزدیک شد. در جلسه ۲۴ نفر دانش‌آموز و یک معلم غیر خودم حضور داشتند.
○ ابتدا به صورت بارش فکری مزایا و معایب گروه M۳۹ وایبر مطرح شد که عموماً راضی نبودند؛ از بحث دو طرفه خیلی شاکمی بودند یا اینکه سؤال‌های مهم دیده نمی‌شد.
○ بعد، با مشارکت هم قوانین اجرایی برای گروه جدید نوشتیم و حتی برای رعایت شدنشان به صورت تدریجی پیامدهایی طراحی کردیم تا قوانین ضمانت اجرایی هم داشته باشند.

اواسط مهرماه، زنگ تفریح، وسط راهرو
○ آقا اجازه شماره‌تون چنده؟
○ شماره منو می‌خواهی چیکار؟
○ آقا لازم داریم؛ می‌خوایم تو گروه بچه‌ها ادتون کنیم. من هم که بدم نمی‌آمد در جمع بچه‌ها حضور بیشتری داشتم باشم، شماره‌ام را کف دستش نوشتم! هنوز به خانه نرسیده بودم که در گروه M۳۹ وایبر اد شدم.
○ تعداد پیام‌ها در یک ساعت گاهی به ۱۵۰ می‌رسید.
○ اگر چهار - پنج روز گروه را چک نمی‌کردم، حجم پیام‌های دریافتی موجب اختلال در اپلیکیشن وایبر می‌شد.
○ خیلی از پیام‌ها استیکرهای پشت‌سر هم و در جواب هم بود.
○ خیلی از مطالب گپ‌های دو نفره، آن هم در یک جمع ۷۰ نفری بود.
○ موضوعات کاربردی مثل سؤال از عنوان یا چند و چون تکالیف هم در پیام‌ها بود؛ مثلاً: «تکلیف کلاس هشتم شهید رجایی برای درس ریاضی چیه» که چنین سؤالی در پیام‌هایی با آن حجم گم می‌شد، یا فرستنده مجبور بود چندبار سؤالش را مطرح کند.
○ بسیاری از اعضا را نمی‌شناختم؛ چون عکس‌ها و اسم‌ها مستعار بودند و امکان داشت برخی از اعضای گروه از فامیل یا دوستان غیر مدرسه‌ای دانش‌آموزان باشند.
○ چند بار در گروه «کل‌کل» و بحث‌های «رو کم کنی» پیش آمد.
چندبار هم لطیفه‌های نامناسب برای جمع یا عکس و فیلم کمی نامناسب در گروه به اشتراک گذاشته شد که در گروه بعد از آن مطلب یک «ا» گذاشتم و همین باعث شد فردی که پیام نامناسب گذاشته بود، بعد از علامت تعجب من، توسط بقیه به نوعی بازخواست شود. از آن به بعد به‌طور خصوصی پیام می‌دادم که مثلاً «این مطلب شایسته جمع ما نبود».
○ معلم‌ان و همکاران دیگری هم در جمع بودند.





اهداف

اطلاع رسانی درباره تکالیف
رشد علمی
نشر دوره
هم فکری
لذت بردن
ارتباط با معلمان
رفاقت
تمرین زندگی اجتماعی

قوانین

رعایت ادب و احترام
فقط معلمان دوره Add شوند.
شکلک های متعدد نفرستیم
چت خصوصی نکنیم
تعویض اسم و عکس گروه با رأی گیری
شب هایی که فردایش مدرسه باز است، ساعت ۲۲ به بعد پیامی
رد و بدل نمی شود و در شب روزهای تعطیلی تا ساعت ۲۴ امکان
ارسال پیام هست
رعایت هنجارها
هر عضو Leave می دهد بی اجازه Add نکنیم

پیامدهای مرحله ای رعایت نکردن قانون

۱. ۲۴ ساعت مرخصی (۲۴ ساعت در گروه پیام نمی دهد)
۲. ۴۸ ساعت مرخصی
۳. Remove یک هفته
۴. Remove یک ماهه
۵. منفی یک نمره خود راهبری کلاسی

کارگاهی و با حضور اولیا برگزار شود. با توجه به اینکه جلسه حالت هم اندیشی هم داشت، تصمیم گرفتیم آن را در دو نوبت و برای دو گروه پایه (هر نوبت ۲ کلاس از ۴ کلاس) برگزار کنیم.

همچنین مقرر شد در فرم دعوت نامه اولیا به جلسه، سؤالاتی نیز در این باره مطرح کنیم که در جلسه به آن ها پرداخته شود.

پیش از برگزاری جلسه در دو کلاس خودم در ده دقیقه آخر با بچه ها گپ و گفتی داشتم که طی آن جواب سه سؤال را به صورت بارش فکری ثبت کردیم:

۱. دوست دارید در جلسه هم اندیشی، به اولیای شما درباره شبکه های مجازی چه نکاتی گفته شود؟
۲. حضور معلمان در گروه ها را چگونه ارزیابی می کنید؟
۳. اکنون که معلمان در گروه ها عضو هستند، از آن ها چه توقعاتی دارید؟

ناگفته نماند که اپلیکیشن تلگرام نسبت به وایبر توانمندی هایی دارد که اجرای قوانین را ممکن می سازد؛ مثلاً معلوم می شود که عضو جدید را چه کسی اضافه کرده یا ادمین گروه می تواند فرد خاطی را از حضور در گروه محروم کند و ...

ظرف حدود دو هفته گروه جدید به ۷۰ نفر (تقریباً مساوی گروه قبلی در وایبر) رسید.

پیام ها در ابتدا صرفاً کاربردی بود و تعدادشان گاهی به ۲۰ عدد هم نمی رسید تا کم کم گروه تلگرام به گروه اصلی و فعال دوره تبدیل شد.

جالب این بود که قبل از ورود ادمین به موارد خلاف قانون بچه ها خودشان به هم تذکر می دادند که مثلاً پیام خصوصی جواب سؤال را بدهم یا بعد ساعت ۲۲ چرا مزاحم می شوی و ...

کم کم با سؤالات اولیا و گاه بچه ها در مورد شبکه های مجازی در گروه معلمان راهنمای هشتم، مصوب شد که یک جلسه دانش افزایی اولیا با موضوع شبکه های مجازی به صورت

دوست دارم اولیا بشنوند

۱. ارتباط با دنیا
۲. ۱۵ دقیقه یا ۲ ساعت
۳. اعتماد
۴. چیز بد
۵. آنلاین برای دینگ فوری
۶. چت
۷. اطلاع رسانی
۸. نیمه پر لیوان
۹. دانش افزایی
۱۰. سرگرمی
۱۱. جزوه، کتاب
۱۲. می خواهم چت را پاک کنم
۱۳. وقت مفیدم کم شده است
۱۴. شناخت
۱۵. حذف نشه
۱۶. تلف شدن وقت
۱۷. خبر رسانی
۱۸. سؤال درسی
۱۹. سؤال امتحانی
۲۰. مدیریت صحیح توسط اولیا
۲۱. زمان بندی
۲۲. گیر ندهند
۲۳. نظارت کم اولیا
۲۴. از کار و زندگی نیفتیم
۲۵. نگاه مثبت
۲۶. خوبی هایی هم دارد
۲۷. گروه های علمی

نظرات دانش آموزان (بدون پالایش و ویرایش)



۲ ارزیابی حضور معلمان در گروه ها

۱. راحت نیستم
۲. باید کمی مؤدب باشیم
۳. پاچه خواری زیاد می شود
۴. صمیمیت کم می شود
۵. ادب بالا می رود
۶. صمیمیت با معلم ها بیشتر می شود
۷. توجه ما خراب می شود
۸. نیاز به اشتباه
۹. غیبت کنیم
۱۰. معذیم
۱۱. سوتی
۱۲. عذرخواهی
۱۳. لو رفتن رموز
۱۴. مجبور به ظاهر سازی

۳ توقعات از معلمان عضو

۱. جواب بدهند
۲. اجازه راحت بودن با آنها
۳. معلم ناظم گروه نباشد
۴. به هر چیزی تذکر ندهند
۵. تذکرات خصوصی بدهند
۶. آزادی بیشتر باشد
۷. موارد حاد را تذکر بدهند
۸. وجهه ما پیشتان خراب نشود
۹. متوجه تفاوت مدرسه و گروه باشند
۱۰. برای همه موارد تذکر خصوصی دهند
۱۱. به سوتی های اصلاح شده حساس نباشند

ولی گرامی با سلام

با توجه به گسترش روزافزون شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی و استفاده از اپلیکیشن‌های مرتبط مانند Viber، Telegram، WhatsApp و... برآنیم تا با همکاری و مشارکت اولیای محترم پایه هشتم جلسه دانش‌افزایی و هم‌اندیشی در این زمینه داشته باشیم.

بنابراین، از شما دعوت می‌کنیم ضمن پاسخ به سؤالات زیر، در جلسه یاد شده شرکت فرمایید.

سؤال اول: در زمینه شبکه‌های اجتماعی یاد شده چه سؤالات یا ابهاماتی برای شما وجود دارد؟

سؤال دوم: در این زمینه چه تجارب مثبتی داشته‌اید؟

در پاسخ به سؤال اول چند جواب پر تکرار وجود داشت:

- اطلاعی ندارم. آشنا نیستم و لطفاً معرفی کنید.
- خودم تا حدی استفاده می‌کنم و نگران خطرات آن هستم.
- با توجه به اینکه یک ابزار زندگی امروزی بوده و استفاده از آن‌ها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، چه سنی را برای شروع به کار بستن آن‌ها معرفی می‌کنید؟

در پاسخ سؤال دوم پاسخ‌های پر تکرار چنین بود:

- اجازه استفاده به او ندادم یا اصلاً برای فرزندم موضوعیتی ندارد.
- از وسیله مشترک استفاده می‌کنیم که گاهی رصد می‌کنم.
- به‌صورت پنهانی کل پیام‌ها یا بحث‌ها را چک می‌کنم.
- به فرزندم اطمینان دارم و کنترلی روی ارتباطات او ندارم.

گزارش جلسه هم‌اندیشی:

در جلسه، در ابتدا معرفی مختصری از برخی شبکه‌های موجود داشتیم و درباره امکانات مختلف هر یک توضیح کوتاهی دادیم. و سپس برخی از مزایا و معایب این شبکه‌ها را توضیح دادیم و در آخر با حدیثی از مولای متقیان به قسمت اول جلسه خاتمه داده شد. حدیث این بود: فرزندان خود را برای زمان خودشان تربیت کنیم.

– در قسمت بحث آزاد و هم‌اندیشی مواردی مطرح شد:

- تشکر از حضور معلم‌ها
 - سؤال در مورد رسمی بودن یا اجباری بودن حضور از طرف مدرسه
 - به اشتراک گذاری تجربیات اولیا
 - تأکید بر جاسوسی کردن برخی از شبکه‌ها.
- جمع‌بندی این جلسه به‌طور کلی این‌گونه بود که مسئولیت و اختیار در دست اولیای محترم است که با شناخت قبلی و جدید خود و آشنایی با مزایا و معایب و شرایط خانوادگی و فردی فرزندشان در مورد سیاست خود تصمیم خواهند گرفت.

حرکت در جاده سلامتی و تندرستی

با ۷ دقیقه ورزش در ۷ ماه

محمد اسدیگی

دانش آموز سال دوم متوسطه دبیرستان نمونه دولتی امام صادق (ع) همدان



در دنیای امروز که همه چیز به سمت دیجیتالی شدن پیش می‌رود، افراد جامعه فعالیت‌های کالری‌سوز کمتری انجام می‌دهند که نتیجه آن چاقی و مشکلات متعدد دیگر است. برای حل این مشکلات، باید ورزش کرد. هر فردی برای ورزش کردن به برنامه و مربی نیاز دارد؛ چرا که بدون برنامه استاندارد و مربی کارآزموده ممکن است فعالیت‌هایی انجام دهیم که به بدن ما آسیب برساند. اپلیکیشن اندرویدی **Seven**، مشکل برنامه‌ریزی و مربی را برای کاربران حل کرده است. با نصب این برنامه در گوشی‌های خود می‌توانید به‌طور برنامه‌ریزی شده ورزش کنید و از **seven** به عنوان یک مربی کارآزموده بهره ببرید. این برنامه در کشور سوئد تولید شده و محصول شرکت **perigee AB** است.

در صفحه اصلی این برنامه اندرویدی و برگه **WORKOUT**، آیکن **START** **WORKOUT** وجود دارد که با لمس آن، دوره ۷ دقیقه‌ای تمرین آغاز می‌شود. ۱۲ تمرین در نظر گرفته شده است. برای هر تمرین، زمان مشخصی در نظر گرفته شده است که با دقت زیادی محاسبه می‌گردد. هنگامی که کاربر مشغول انجام دادن تمرین است، شروع، پایان، زمان باقی مانده به اتمام حرکت و بازه زمانی استراحت با صدای مربی فرضی و سوت زدن هشدار داده می‌شود. بدین ترتیب، «**Seven**» به صورت خودکار و مانند یک مربی شما را تمرین خواهد داد. در حین تمرین، تلفن همراه را می‌توانید در جایی قرار دهید و با نگاه کردن به صفحه نمایش آن، حرکات را انجام دهید. بعد از اتمام زمان حرکت، زمانی برای استراحت در نظر گرفته شده است و بعد از آن زمان، حرکت بعدی آغاز می‌شود.

البته قبل از شروع، بهتر است به برگه **LEARN** مراجعه کنید و نحوه انجام حرکات ورزشی را فرا بگیرید.

(appreview.ir/seven)

تمرین‌های عمومی برنامه یاد شده در ۴ بخش کل بدن، بالاتنه، اندام میانی و اندام پایینی دسته‌بندی شده‌اند. به غیر از آن‌ها، تمرین‌های تخصصی شامل **CARDIO** (مناسب برای افراد دارای قلب قدرتمند و سالم)، **FATBURN** (جهت سوزاندن چربی)، **EXPLOSIVE** (مخصوص ورزشکار حرفه‌ای)،





STRENGTH (قدرتی) و STRETCH (کششی) نیز به چشم می‌خورد. برای دسترسی به این دسته‌بندی‌ها باید دکمه FULL BODY را در پایین صفحه لمس کنید. در منوی مربوط، گزینه MANAGE نیز وجود دارد که با استفاده از آن می‌توانید برنامه ورزشی خود، شامل حرکات دلخواه، را ایجاد کنید. بد نیست بدانید که در «seven»، تنها حرکات ورزشی عمومی برای کل بدن رایگان است، امکان تعیین تعداد دفعات تکرار تمرین از ۱ تا ۵ مرتبه (۷ تا ۴۰ دقیقه) با استفاده از گزینه CIRCUITS در پایین صفحه، از دیگر قابلیت‌های این اپلیکیشن اندرویدی می‌باشد. در کنار این گزینه، آیکنی شبیه به سوت دیده می‌شود که به کمک آن می‌توانید تنظیمات مربوط به هشدارهای صوتی را انجام دهید. تغییر زبان (VOICE OVER) و همچنین قابلیت جالب انتخاب مربیان مختلف (مثلاً برای ورزش‌های رزمی) از قسمت INSTRUCTORS، گزینه‌های پیش‌بینی شده در این بخش هستند (appreview.ir/seven). شما می‌توانید با استفاده از «seven»، دوره تمرینی خود را براساس نمودار و آمار و ارقام بررسی کنید و آن را با دیگران به اشتراک بگذارید. امکانات مربوط به این قابلیت در برگه TRACK قرار گرفته و ابزار تقویم با نمایش روند انجام تمرین‌ها توسط کاربر نیز برای آن پیش‌بینی شده است. در صورتی که حرکات ورزشی را به‌طور منظم و با جدیت انجام دهید، به دستاوردهایی که در بخش ACHIEVEMENT از اپلیکیشن فوق تعریف شده‌اند، دست خواهید یافت و بدین ترتیب، انگیزه‌ای قوی در شما به‌وجود می‌آید! با لمس دکمه سخت‌افزاری منو، می‌توانید به تنظیمات این برنامه اندرویدی دسترسی پیدا کنید که شامل گزینه‌های زیر می‌شود:

REMINDERS: تعریف یادآور روزانه با ساعت مشخص در EVERY DAY؛ هشدار دوم برای موقع فراموشی یا تنبلی (WHEN I'M LAZY)؛
SOUNDS: تنظیم شدت صدا و فعال یا غیرفعال کردن صدای مربی (INSTRUCTOR).

VIBRATION: خاموش یا روشن کردن هشدارهای لرزشی

INTERVALS: تعیین زمان انجام حرکات و استراحت بین آن‌ها

DATA SYNC: همگام‌سازی اطلاعات مربوط به انجام تمرین‌ها با حساب کاربری گوگل. گزینه‌های قسمت PURCHASES نیز مربوط به امکانات قابل خریداری «Seven» می‌باشد. (http://appreview.ir/seven)

نکته جالب در مورد برنامه، سخت‌گیر بودن آن است. اگر در هر ماه فقط سه روز تمرین‌ها را انجام ندهید، قلب‌ها را از دست می‌دهید و باید از اول شروع کنید. این نکته باعث می‌شود که افراد تمرین‌ها را به شکل منظم انجام دهند.

به‌طور کلی، برنامه یاد شده دستگیری مناسب برای کسانی است که قصد ورزش کردن حتی به میزان کم در طول روز را دارند. این اپلیکیشن، با استقبال بسیار خوبی مواجه شده و امتیاز بالایی از مخاطبان دریافت کرده است. میزان رضایت از برنامه در بازار ۴،۷ از ۵ است. نظرات برخی کاربران، در مورد این برنامه از این قرار است: «خداییش بهترین چیزیه که تا حالا دیدم»، «عالیه»، «عالی عالی، فوق‌العاده، کلی باهش عرق می‌ریزم»، «عالی‌تر از این نمی‌شه»، «خیلی خوبه، واقعاً برای بدن‌سازی عالیه»، «عالی، قشنگ بدن آدمو حال میاره؛ مخصوصاً وقت‌هایی که آدم از خستگی کار نمی‌دونه چیکار کنه»، «مثل یک مربی، واقعاً ازش راضی‌ام»، «خیلی خیلی عالیه»، «حرفی ندارم بگم از بس عالیه»، «خیلی عالی، بهترین برنامه ورزشیه، مثل یه مربیه»، «تازه شروع کردم، خیلی عالی و هیجان‌انگیز»، «دست سازنده‌اش درد نکنه»، «من به عشق این برنامه صبح‌ها زود پا می‌شم» و ... کمتر برنامه‌ای را می‌توان یافت که میزان رضایت کاربران از آن، این قدر بالا باشد.

تجربه من از این برنامه

اضافه وزن، خستگی و کسالت، خواب نامنظم، بدن بدون انعطاف و تعریق زیاد از جمله مشکلاتی بود که با آن‌ها مواجه بودم. در تمرین‌های ورزشی مدرسه، خیلی اذیت می‌شدم و قادر به دویدن هم نبودم. یک روز در اپلیکیشن بازار در جست‌وجوی برنامه‌ای بودم که به برنامه Seven برخورد کردم. با خودم گفتم «راحت‌تر می‌شوم» و وقتی نظرات کاربران و میزان رضایت بالای آن‌ها را از این برنامه مشاهده کردم، ترغیب شدم که برنامه را نصب کنم ولی امید چندانی به آن نداشتم. به هر زحمتی بود شروع به ورزش کردن با استفاده از این برنامه کردم. روزهای اول، خیلی برایم مشکل بود و تمرین‌ها را به سختی انجام می‌دادم ولی آن‌ها را به طور مرتب ادامه دادم. بعدها همان تمرین‌های سخت را به راحتی انجام می‌دادم. بعد از یک ماه، احساس خیلی خوبی داشتم و وضعیتم هر روز نسبت به روز قبل بهتر می‌شد. از طریق تنظیمات داخل برنامه، مدت زمان انجام ورزش را بیشتر کردم. بعد از چند ماه ورزش منظم به کمک این برنامه، احساس کردم وزنم متعادل شده است؛ به‌طوری که لباس‌هایم گشاد شده بود. عضلاتم تقویت شده بود، کمتر احساس گرما می‌کردم و قبلاً درد زانو داشتم که به کلی از بین رفت. دیگر خستگی و کسالت نداشتم، شب به موقع می‌خوابیدم و صبح‌ها هم زود بیدار می‌شدم. همه مشکلاتم به کمک این تمرین‌ها از بین رفت. شاید مهم‌ترین نتیجه و حاصل این برنامه برای من، تمرین صبر و تلاش بود. برخی کاربران نوشته بودند که تمرین‌های این برنامه خیلی مشکل است ولی من با صبر و تحمل زیاد آن‌ها را انجام دادم و به هدفم رسیدم. البته این تمرین‌ها را هرگز رها نمی‌کنم و سعی دارم همیشه از این برنامه استفاده کنم؛ چرا که تندرستی و تناسب اندامم را به کمک این برنامه به دست آورده‌ام و برای حفظ این تندرستی، باید تمرین‌هایم را ادامه دهم. من حتی در زمان امتحاناتم نیز این تمرین‌ها را ترک نکردم. میزان رضایت من از این برنامه بسیار بالاست و کاربردی بودن و فواید آن را حس می‌کنم. امیدوارم شما نیز به کمک «Seven» بتوانید در منزل، ساعاتی از روز را به ورزش اختصاص دهید و به تندرستی و تناسب اندام دست یابید.





با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و به شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد کودک** برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی
- رشد نوجوان** برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی
- رشد دانش‌آموز** برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و به شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد نوجوان** برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول
- رشد جوان** برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول
- رشد جوان** برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم
- رشد جوان** برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و به شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش ابتدایی • رشد تکنولوژی آموزشی
- رشد مدرسه فردا • رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصل‌نامه و به شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر • رشد آموزش مشاور مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی • رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا
- رشد آموزش زبان‌های خارجی • رشد آموزش ریاضی • رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد مدیریت مدرسه
- رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش • رشد آموزش پیش دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

• نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

• تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۲۱

• وبگاه: www.roshdmag.ir

حواسمان به گروه‌های الکی باشد...

۱۳۹۱

علیرضا منسوب بصیری

فضاهای مجازی فرصت‌های خوبی برای تعاملات خانوادگی و کاری فراهم کرده‌اند. دانش‌آموزان زیادی در مدرسه از طریق شبکه‌های اجتماعی، به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر تلفن همراه، با هم در ارتباط‌اند. برخی از خانواده‌ها که به‌حق نگران ارتباطات فرزندانشان هستند اما حضور آن‌ها در گروه‌های اینترنتی مدرسه محور را برای گرفتن اخبار درسی و مطالب کلاس درس لازم می‌دانند، معمولاً تلفن همراه خود را در اختیار فرزندشان قرار می‌دهند تا از این طریق همه‌چیز در کنترلشان باشد. اگر سیستم عامل تلفن همراه شما اندروید است، بد نیست گاهی به پوشه فایل‌های برنامه پیام‌رسان و یا اپلیکیشن شبکه اجتماعی بروید و آنجا را هم بررسی کنید. زیاد پیش می‌آید که گروه‌هایی با نام مشابه گروه درس و مدرسه شناخته می‌شوند اما محتوایی که میان آن‌ها ردوبدل می‌شود، ربطی به درس و مدرسه ندارد.





من شیعه هستم، برادرم سنی!

سیده فاطمه شبیری

علی حیدری، نوجوان روستایی هفده ساله از استان فارس کاری کرده است که سازمان‌های بزرگ نتوانسته‌اند از پس آن بربایند. او که ساکن روستایی شیعه‌نشین و فاقد دبیرستان است، برای تحصیل به شهر گله‌دار می‌رود که در آن مردم شیعه و سنی با هم زندگی می‌کنند. علی که دوستان اهل سنت زیادی دارد و دیدن داعش، اختلاف‌افکنی‌های بین شیعه و سنی، و جنگ‌های منطقه مسئله اتحاد شیعه و سنی را در ذهن او پررنگ کرده است، تصمیم می‌گیرد صفحه‌ای در اینستاگرام راه‌اندازی کند و به وحدت مسلمانان بپردازد. این صفحه، دوستی او را با هم‌مدرسه‌ای‌های اهل سنتش چند برابر کرده است. به علاوه، تعداد زیاد مخاطبان او از ایران و سایر کشورها (بحرین، کویت، عربستان سعودی، آمریکا و...) و ترجمه صفحه او به زبان‌های عربی و انگلیسی توسط مخاطبان داوطلب، نشان می‌دهد که علی در رسیدن به هدفش موفق بوده است.

علی در مدرسه‌شان دست به کار زیبای دیگری هم زده است: به ابتکار او، دوستان شیعه و سنی در کنار هم عکس می‌گیرند و با عنوان «من شیعه هستم و برادرم سنی» آن را در فضای مجازی منتشر می‌کنند.



دولت و ملت، همدلی و هم‌زبانی

رشد آکاش

نحوه اشتراک:

پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سه‌راه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست، به دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.rushdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی؛
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۷۷۳۳۹۱۹۲. لطفاً کپی فیش را نزد خود نگه دارید.

♦ عنوان مجلات در خواستی:

نام و نام خانوادگی:

♦ تاریخ تولد:

♦ میزان تحصیلات:

♦ تلفن:

♦ نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان:

♦ خیابان:

پلاک: شماره پستی:

♦ شماره فیش بانکی:

♦ مبلغ پرداختی:

♦ اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

♦ نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۶۵۹۵/۱۱۱
♦ تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۹۱۱۳ و ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶ و ۲۱-۷۷۳۳۶۶۵۶

♦ هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۳۵۰/۰۰۰ ریال
♦ هزینه اشتراک سالانه مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۰۰/۰۰۰ ریال

